



آینه

# زنان افغانستان در فراز و نشیب تاریخ

حمیرا هاشمی

(به مناسبت فرارسیدن «هشتم مارچ» روز بین المللی زن)

میگرفتند در جایی که صلح به نفع ملت افغان بوده است زنان درین راه نقش میانجی را بازی میکردند و در جایی که تعرض دشمن به مملکت را میدیدند بی محابا چه در پشت جبهه و چه مستقیماً در خود جنگ شرکت نموده و از وطن دفاع میکردند. چنانچه در جنگ میوند از خود گذشتگی های ملالی فراموش نداشتند حتی در دوره امیر عبدالرحمن خان با آن نظم و دیسیپلین دقیق و سخت گیری ها باز هم زنان آزادی نسبی داشتند چه در حیطه خانواده گسی و چه در حیطه اجتماع و سیاست از جمله زنانی که میتوان درین دوره به آن اشاره کرد بی بی خلیفه معروف به بیو جان است که نقش سیاسی بارزی را در آن زمان ایفا کرد. وضعیت زنان در دوره امیر حبیب الله خان تا حدودی رو به سقوط نهاد از جمله اینکه رنگ سفید چادری را تبدیل به خاک می نمود و وضع قوانین دیگر تا اینکه سخت گیری بالای زنان به اوج رسید. این سیر تحول همچنان ادامه میافت تا اینکه امان الله خان حکومت را در دست گرفت درین دوره بود که مسیر زندگی زنان به یک باره عوض شد و تغییرات و تحولات شگرف و عمیق در مورد زنان به وجود آمد.

در دوران امان الله خان برنامه ای روی دست گرفته شد بنام نهضت نسوان که در آن زنان در تمامی ساحات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی مشغول بکار گردیده و از قید و قیودات مرسوم جامعه افغانی تا حدی رها گردیدند. از پروگرام های مهم مخصوص زنان گشایش مکاتب زنانه و رفع حجاب و نشر جریده ارشاد نسوان بود. واقعه بسیار مهم دیگری که لازم به یادآوری می باشد شرکت

اگر وضعیت زنان را از ابتدای تاریخ مورد بررسی و موشکافی قرار دهیم متوجه این نکته می شویم که زنان در ابتدا دارای قدرت فراوانی بوده اند.

در آریانیان باستان نظم جامعه اولیه به گونه ای بود که زنان در آن از تمامی اختیارات برخوردار بوده و یک نوع فرمانروایی نسبت به جامعه اعمال می داشتند.

ویل دورانت، در این باره می گوید: این دوره موسوم به دوره مادرشاهی است که حق فرمانروایی، حق قضاوت حق اداره امور خانواده و توزیع خوراکه و آنچه زندگی بشر وابسته به آن بود، همه در دست زن بوده است. زنان در این دوران از هر حیث نسبت به مردان برتری داشتند و از اختیارات فوق العاده ای برخوردار بودند.

در مراحل بعدی، قیودات عذبه ای بالای زنان تحمیل گردید. از جمله اینکه مجبور بودند با خویشاوندان (پدر یا برادر و...) خود ازدواج نمایند و یا اینکه زنی بعد از مردن شوهر اول، حق انتخاب همسر دیگر را نداشت و زن را جزوی از مایملک مرد می دانستند، به همین شکل وضعیت زنان در درازنای تاریخ سرزمین باستانی، ما فرازو نشیب های فراوانی را دیده است که مرور آن از حوصله این نوشتار بیرون است و صرف به مرور وضعیت زنان در تاریخ معاصر کشور مان اکتفا می نمایم.

در عهد احمد شاه بابا، آزادی زن به نسبتاً تأمین بوده است. زنان با استعداد و با فرهنگ افغان هیچ گاه در مسایل کشور خود بی تفاوت نبوده بلکه گاهی مستقیم و گاهی غیر مستقیم نقشی را به عهده



شد. در این زمان نیز زنان از امتیازات فراوانی برخوردار گردیدند اما به سبب جنگ و تجاوز های پنهان بیگانگان و در رأس آنان پاکستان؛ قشری از زنان در انزوا قرار گرفتند و بعد با ظهور پدیده ای به نام طالبان در انزوای کامل و اسارت چندین ساله به سر بردند. زنان از



کار کردن منع شدند؛ مکاتب دخترانه بسته شد. زنان حق بیرون رفتن از خانه به جز محارمشان را نداشتند.

این اقدامات طالبان مخالفت های مجامع بین المللی را برانگیخت و سازمان های حمایت از زنان در سطح بین المللی اقدامات طالبان را محکوم نمودند.

سیاست های قلم؛ کوتاه اندیشی و افکار متحجرانه و حمایت از قتلحاق مواد مخدر و تروریزم کم کم زمینه فروپاشی حکومت طالبان را فراهم آورد. تا اینکه حملات آمریکا به مواضع تروریستها و طالبان این حکومت را به طور کامل از صحنه سیاسی افغانستان برچید.

با به وجود آمدن دولت موقت افغانستان و ریاست آن توسط آقای حامد کرزی؛ زنان آزادیهای گذشته را کسب کردند و از اسارت پنج ساله طالبان رهایی یافتند؛ زنان به صحنه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی نظامی برگشتند. دکتر سیمیا سمر و جنرال سهیلا صدیق به حثیت دو وزیر در ترکیب کابینه دولت موقت افغانستان شروع به کار نمودند. زنان روشنفکر و آزادیخواه افغانستان که در طول سالها تجارز بیگانگان به خارج از کشور پناهنده شده بودند به افغانستان برگشتند؛ زنان اینبار باور کردند که در پیچه صلح و آزادی برویشان باز شده است. و می توانند بر سرکار هایشان برگردند. پوهنتون ها و مکاتب دخترانه فعالیت خود را آغاز نمودند تا زنان و دختران تحصیلات خود را ادامه دهند و جهل و بیسوادی را از افغانستان ریشه کن کنند. اینک زنان به آرزویشان که همانان آزادی و حقوق است رسیده اندو حال لازم است تا زنان سیاستهای اصولی و منطقی به جامعه عرضه نمایند تا بار دیگر نقش لازم خود

پنج زن در لویه جرگه به حثیت نماینده گان مردم است. البته اقدامات امان الله غازی تا حدودی برای رفع مشکلات زنان مؤثر افتاد و بسیاری از راهکارهای عملی را برای مشکلات عدیده زنان نشان داد ولی متأسفانه به علت اینکه شاه درین مورد شتاب زده و عجول اقدام

کرد این حرکت مثبت، سیر منق و نزولی را طی کرده و با تمرکات خارجی و داخلی باعث ناکام ماندن نهضت گردید.

در دوره پادشاهی حبیب الله خان (کلکانی) و ناصر شاه که تحصیلات دینی در آن می افزود، برای بار دیگر زنان جامعه افغان زمان انزوا و خاموشی را می بینوند. بار دیگر با توجه به سیاست های حاکم در جامعه، در قید و قیودات محصور میشوند. دوره دوم شکوفایی برای زنان در عصر پادشاهی محمد ظاهر شاه است که معروف به نهضت دوم نسوان در افغانستان میباشد. این دوران نیز بنا به تناسب زمانی و مکانی، زنان ما بسیار یک پیشرفت معقول و منطقی

را دارا بودند. در دوره های انکشاف اقتصادی از تیروی فعال بیش از نیمی از جامعه کار گرفته شد و جامعه از آن حالت خموده گی بدر آمد و راه پیشرفت و ترقی را گرفت. جامعه آن زمان با درک این مسائل که پیشرفت در تحصیل و آگاهی از جهان است، راه تحصیلات بالاتر و بیشتر را برای زنان باز نمود و زنان از مدارج پایین به فاکولته و از آن جا به وزارت و مدارج نسبتاً بالای اجتماعی رسیدند. در اینجا لازم است تا به این نکته اشاره شود که تلاش خود زنان در این مسیر، غیر قابل انکار بوده و سعی داشتند تا تمامی امکانات موجود بهره گرفته و تقاب چهره خموده زن افغان را بردارند. از تلاش ها و موفقیت های زنان میتوان به ایجاد کورس های مهم پزشکی و انجام برنامه در رادیو و تأسیس انجمن حمایت از کورسهای بیسوادی و هزاران فعالیت دیگر اشاره کرد و از زنان موفق این دوره میتوان به کبری تور زایی و شغلیه ضیایی وصالحه فاروق اعتمادی و زنان دیگر نام برد که سیاست و وزارت را به نحو احسن انجام دادند. در این زمان زنان همچنان بسوی پیشرفت راه می پیمودند تا اینکه کشور وارد مرحله جدیدی از سیاست خود شد. مرحله می که کمونست ها پرچم دار اقتصاد و اجتماع مردم بودند. در دوره کمونیست ها زنان باز هم در مدارج و پست های دولتی دست یافتند؛ اما زنانی نیز بودند که بر علیه نظام کمونیستی و بعداً بر علیه تجاوز اتحاد جماهیر شوروی مظاهره و میتینگهای بر پا نمودند.

زنان در دوره کمونیست ها هر چند از آزادی فراوان برخوردار بودند اما اساس و برنامه کاریشان را اینتولوژی حزبی قرار می داد. با سقوط حکومت کمونیستها، دولت اسلامی افغانستان ایجاد





آزادی بیان، آزادی عقیده و آزادی فکر الزاماً در تمام ابعاد شخصیتی زن استحالته گردد و انشاءالله آندروز دور نیست که زنان افغانستان، نیمی از پیکره اجتماع، بتوانند افغانستان را بسوی پیشرفت، سازندگی و اقتدار سوق دهند.

را درکنار مردان در بازسازی و احیاء مجدد کشور ایفاء نمایند.

زنان افغانستان با درک شرایط کنونی، اما این بار با عزم و اراده قوی لازم می بینند تا کشور شان را آباد و آزاد بسازند. دیگر بیگانه و اجنبی ای نباشد که بر سر شان فرمانروایی کند و تحت قالب های دروغین نیمی از پیکره جامعه را قلع نمایند؛ بناء هر سازمان و هرگروهی که سعی در انزوا قرار دادن زنان افغانستان داشته باشند طبیعتاً خواست و صلاح مملکت را نخواسته و خواهان فروپاشی جامعه افغانستان هستند. دیگر زنان با فکر یاز و احساس وطن دوستی شان در کنار مرغان وطن، از وجب، وجب افغانستان عزیز دفاع مینمایند تا بار دیگر تراژدی ننگین طالبانی تکرار نشود و زنان و دختران به اسارت عقربت جنگ، جهل و واپس گرایی قرار نگیرند.

افغانستان میرود تا صلح را به آغوش گرم خود بپذیرد و این صلح، نوید آزادی زنان است آزادی ای که در آن زن به جرم زن بودن تحقیر و توهین نبیند، آزادی ای که بتوان یک زن انتقاد کند و بر علیه کسانی که او را محکوم به انزوا می پندارند مبارزه نماید.

## افراط یا تفریط؟

نسیمه دانشیار

آزادی و موقعیت زن در جهان غرب گرچه در ظاهر رویائی و فریبنده است اما حقیقت چیز دیگر است.

غرب باوجود پیشرفت های حیرت انگیز و برق آسا در عرصه های علم و تکنالوژی، در ابعاد دیگر به پوچی رسیده است.

ما اگر دوعملی و ژرفای آن بنگریم فقط یک روی سکه را لیبیم می توایم به وضوح نواقص و نارساییهای آنرا مشاهده کنیم. غرب با پشت پا زدن به ممنویات و اصول اخلاقی تا آنقدر دچار انحطاط اخلاقی شده اند که خودشان نیز به وحشت افتاده و دانشمندان غربی در زمینه واضحاً ابراز نگرانی نموده و به فکر چاره جوئی اند.

غرب در پوشش فریبنده آزادی و تمدن، ارزش زن را در حد یک کالا و ابزار پائین آورده است.

آنان هویت واقعی و حقیقی زن را از او سلب نموده اند.

امروز در عرصه های به اصطلاح هنر مانند فلم و تلویزیون و تبلیغات، از زن، اندام و زیبایی اش را عرضه نموده و استفاده تمام و کمال می نمایند و حیثیت و شرافت او را به پائین ترین سطح می رسانند.

بلی زن این فریاتی مظلوم سرمایه داری وسیله نیست برای ارضاء و پول درآوردن، آنان بنام مود و فیشن، چون هروسکی از او استفاده می نمایند. وحقا که زن را به اسم زیبای آزادی به بردگی کشیده اند!

اما گونه تفکران و متحجران در شرق نیز کم نیابند و راه تفریط در پیش گرفتند. آنان با برداشت و فهم ناقص خود از دین و عملکرد دین کاراله خود خود زن را به گونه ای دیگر به بند کشیدند و هرگونه حق انسانی او را تحت پوشش مذهب سلب نمودند که اینان نیز گناه شان نه تنها کمتر نیست بلکه بزرگتر است چرا که اینان یا ارله چهره ی خشن و کوبه از مذهب نه تنها دشمنان اسلام را مسرور ساختند بلکه باعث دوری و دلسردی نسل جوان از دین در این جوامع نیز شدند و در اینجا وظیفه و رسالت صاحبان علم و فضلست است که با سلاح «زبان» و قلم حقایق را بگویند و بپرسند.

و ما معتقدیم که دین ما که شعار آن «اعتدال» است و از افراط و تفریط بدور، مقام و منزلت زن بطرز زیبا و محرمانه در آن محظوظ بوده و در چار چوب مشخص آن، ما از مضرات افراط گرایان متجدد و تفریط گرایان متحجر معصون خواهیم بود.



# مسعود، یک شخصیت افغان



احمد شاه مسعود شلیک کرده بود، دوربین «بگوش را برداشته و بایستی احتشایی خارج شد. محالظین مضطرب شده فکر می کردند که او میخواست قلم بگیرد و مشکل پیش نیامده است. قبل از اینکه دستگیر شود به اتاقش رفته، در را قفل کرده بود. محالظین در احراف ساختمان ایستاده بودند او پنجره کوچک اتاق خود را که به طرف قبرستان ووبرو باز می شد، گشوده و قرار کرد حدود ۱/۵ مایل دور شده بود که مسئول دریافت او قرار کرده است. دو نفر محافظ با اسلحه کلاش و چندین مسئول دیگر، با پای برهنه به دنبال او می دویدند تعقیب کنندگان می خواستند او را زنده بگیرند. اما خیلی قوی بود و حتی می خواست یکی از کلاشها را هم بگیرد. زمانی که این وضعیت اتفاق افتاد کلاش دومی آتش گشود. بعد از چندین قیر، تروریست به دریا افتاد که بعد از آن، آنها او را از دریا بیرون آوردند.

حدود ۱۲۳۰ پمداز ظهر ما برگشتیم به خواجه بهاءالدین، همه جا ساکت بود، میان شهر، مفارقه هاء، زمانی که در مزرعه بودند، آب آوران و سنا، دختران در حال جمع آوری کود حیوانی برای سوخت بودند. مردان به سمت حمام هم می می رفتند، کارگران در حال وپا کردن بیمارستان جدید و ملا برای نیاز مردم را فرا می خواندند. «کرتی فراگیر» حتی فکر می کنم که بچه ها از گریه کردن دست برداشته بودند.

سکوت طبعی مثل شاید نورشید هنگام ظهر به سمرات.

اینطور به نظر می رسید که زندگی روستا را ترک گفته باشد.

کمپ های مهاجرین هم حواری و گویهای حد فاصل، حتی خورشید در آسمان ساس انبردگی و تنهایی می کردند.

وقتی شما داخل منطقه جنگی به اندازه این مردم زندگی کنید، حس نشم شما در چنین مواقعی بکار خواهد افتاد.

کسی به این مردم نگفته چه اتفاقی افتاده است، آنها فقط صدای القبلری شنیده اند و سنونی از دود را دیده اند که از هر دو ساختمان بیرون می آمده است و با هم مخلوط شده پست روستا حرکت می کرده است. آنها زودی متوجه شدند که چه چیزی رخ داده است. من و دوست آمریکائی ام نتوانستیم باجرا را در معوله شرح دهیم و تصویر به آرمی گریه می کرد و می گفت: عاصم کشت شده و به احمدشاه مسعود آسیبی نرسیده است. (این داستان خود را ناشی روز بعد نتوانست تغییر دهد) همه ما بعد از ظهر را در آفتاب داغ و خلایک سپری نمودیم.

من برای رفتن به داخل و عکس گرفتن درخواست اجازه نمودم تا برای جهان جهت نشان دادن از فجایع و رنجناهایی که صورت گرفته مدرکی داشته باشم. در جواب من گفته شد: مسؤلان گرفتارند، این اجازه بعداً برای شما داده خواهد شد. اواخر بعد از ظهر یکی از دانشن هلاوت) در حالی که نایوت عاصم را حمل می کرد آمد.

بعد از پنج هفته اقامت در افغانستان تازه برگشته ام. من هنگامی در خواجه بهاءالدین بودم که احمد شاه مسعود در ۹ سپتامبر ترور شد. این عمل تروریستی مقدمه ای برای عملیات امریکا که دو روز بعد اتفاق افتاده بود، گردید. در واقع من دو منزل پایین تر از تروریستها زندگی می کردم. در مهمانسرای اداره، پهلوسوی مهمانسرای رسمی دولت جایی که مسعود خود حضور داشت. روز یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۸۰ من آن روز آن دو تروریست را مشاهده کردم که برای مصاحبه به نزد مسعود می رفتند. دوربین هایشان در یک یکس قهوه ای رنگ توسط عبدل خدنگار آنها حمل می شد و آنها توسط فهمی دشتی یک عکاس افغانی و عاصم سهیل مسئول امور خارجی همراهی می شدند. دقیقاً ۳۰ دقیقه بعد از آنکه شاه مسعود ترور شده بود، همین طور عاصم سهیل، دشتی و مسعود خیلی سیر افغانستان در هند به شدت سوخته و زخمی شده بودند. یکی از تروریستها مرده بود به طوری که از کمر به بالا شکافته شده و سوخته بود و آشپزی از بدن او پر روی دیوارها پاشیده شده بود. تروریست دیگر که از اولین دوریش به



کند، قلبم بخاطر قراوش شدن مردم افغانستان و نیازهای اولیه شان به تپش می افتد، برای مصیبتی که حتی مرگ آرامش نمی آورد.

اعلام کردند که فردا صبح به پنجشیر پرواز خواهیم کرد.

برای جانی که همگی بخاطر پیدا کردن لپاس، غذا، مسکن و امنیت، تلاش می کنند، برای همه و همه قلبم می تپد.

سربازان در تلاش هستند که مانع حادثه دیگری شوند. گوش به زنگ هستند که نکند طالبان حمله کنند.

اطمینان پیدا کردن از کافی بودن آب آشامیدنی و جهت شستوی که بر پشت الاغ ها از رودخانه آورده می شد مشکل دیگر بود.

حرکتی گرفتار انجام کاری بود که باید انجام می شد.

عجب زندگی! انسان نمی تواند با خیال راحت برای مرده خودش قطره اشکی بریزد.

تعداد انگشت شماری از مسئولین در محوطه حضور داشتند و تمام سعی و تلاش خود را بکار گرفته بودند تا کارها بخوبی انجام گیرد و هم چنین می خواستند از ترور احمد شاه مسعود کسی اطلاع نیابد. وقتی آنها به اصطلاح با تابوت عاصم برگشتند پیراهنهایشان پر خون بود، آنها می گفتند که هنگام شستن بدن عاصم این اتفاق افتاده است. در این روز از ماه سنبله، ماهی که تولد مسعود در آن صورت گرفته، کسانی که این حادثه را فهمیده اند چگونه احساسی دارند. مردم یکی یکی و دو به دو در حال گرد هم آمدن در محوطه بودند از جمله برادران عاصم، دوستان جنگجویش، ریش سفیدان روستا، همانطور که خورشید داشت غروب می کرد صورتهای حضار غیر قابل تشخیص می گشت. زیر که مرتب کردن تابوت را بیابان رسانده بود نزد من آمد و خواست کرد که



سردخانه نبود چطوری می خواستند

جسد را تا صبح نگهدارند.

بعد از جر و بحث قراوان موقتاً شد جنازه را روپروی اطاق ها نگهداری کنند. آنها در حال جستجو برای پیدا کردن چیزی شبیه میز بودند تا بتوانند تابوت را روی آن بگذارند و نیز پارچه برای پوشاندن آن از چنگ مگس ها، پشه ها و گرد و غبار برای فعال ساختن کولرو ایجاد سردی می کشیدند تا سوخت کافی برای جنرالور پیدا کنند (تنها سهم آنها دو ساعت نور در شب بود).

در صدد فعال کردن تنها پنکه برقی خود بودند که آماده شده بود با سیم کشی موقت و بعد شروع به درست کردن ماشین عجیبی کردند که بتواند پنکه را به اندازه کافی بالا نگهدارد تا بر تابوت تا صبح یوزد هنگامی که گرمی اندکی فروکش می

مراقب دو مهمان غیر افغان باشم که قرار بود ما شب را در جای دیگری بگذرانیم. زیرا با مهربانی توضیح داد که دوستان عاصم قصد مزاحمت ندارند اما آنها می خواهند با قرآن خواندن شب زنده داری کنند.

میدانم که خود این یک نوع از خود گذشتگی محسوب می گردد که با وجود این همه مشکلات مسئولان در

### عجب زندگی! انسان نمی تواند با خیال

راحت برای مرده خودش قطره اشکی بریزد.

تعداد انگشت شماری از مسئولین در محوطه حضور داشتند و تمام سعی و تلاش خود را بکار گرفته بودند تا کارها بخوبی انجام گیرد و هم چنین می خواستند از ترور احمد شاه مسعود کسی اطلاع نیابد. وقتی آنها به اصطلاح با تابوت عاصم برگشتند پیراهنهایشان پر خون بود، آنها می گفتند که هنگام شستن بدن عاصم این اتفاق افتاده است. در این روز از ماه سنبله، ماهی که تولد مسعود در آن صورت گرفته، کسانی که این حادثه را فهمیده اند چگونه احساسی دارند.







شاه مسعود اعلام و مراسم تدفین به پکشته موکول گردید.

طبق سنت افغانها، خانم دکتر تیلاب مبارز زن افغانی ساکن فرانسه که به پنجشیر بسر می برد جهت برپا داشتن کلنیکش، ایشان و من به منزل مسعود رفتیم تا با خانواده اش تسلیت عرض کنیم. در افغانستان معمول است که تنها مردان در مراسم تدفین شرکت می کنند با وجود این هنگام برگشتن اتفاقاً کردم که به زنان مقیم مهمانخانه اجازه شرکت در مراسم داده شود. زیرا مسعود تنها رهبری بود که حقوق زنان را به رسمیت می شناخت و سند (NEGAR- Support Women of Afghanistan) را که توسط ۳۰۰ تن از زنان افغانستان در ماه ژوئن ۲۰۰۰ تهیه شده بود انضاء کرد و ما در تلاش هستیم که این توافق نامه بخشی از فرایند صلح سازمان ملل قرار گیرد که به دولت بعدی افغانستان تقدیم خواهد شد. هم چنین من گفتیم که می خواهم شخصاً احترامات خود را تقدیم مسعود این پگانه حامی حقوق زنان افغانستان کنم. دلایل من مورد قبول واقع گردید و چهار زنی که در مراسم شرکت کردند عبارت بودند از: دو خبرنگار، تیلاب و من. اوایل صبح روز یکشنبه به روستای چنگلک، روستای پدران مسعود رفتیم. ما درست نزدیک خانه احمد شاه مسعود که به شکل کوه قرار داشت رسیدیم. در راه در هنگام رفتن دختران مدرسه ای را مشاهده کردیم که تصاویری از مسعود را بدست دارند. مردان همزده و دختران و زنان که در پشت پامها یا لباس های محلی و رسمی حضور داشتند صدای گریه و زاری می شنیدیم. تعدادی از مردان در لباس نظامی به چشم می خوردند، اکثراً با لباس محلی همان شمال، پشو، پیراهن و شپان در برداشتند.

تعدادی نیز کلاه پکول به سر داشتند. همان کلامی که مسعود آنرا مشهور ساخت و تعدادی هم با سربرهنه آمده بودند. پلاکاردها و تصاویری که حمل می شد در کنار شنیدن صدای زیبایی از بلندگوی ماشینی (موتر) که به آهستگی حرکت می کرد به گوش می رسید. مأموران مسلح، مردم را به آرامی و اطمینانی می کردند.

طول دریای پنجشیر مملو از جمعیت گردیده بود و در سربالایی دریا لاشه های رنگ زده توبه های روسی، تانکها، تفریها مرا به یاد پیروزیهای مسعود که بزرگترین پیروزی او شکست شورویها بود، انداخت. طول دریا مملو از جمعیت گردیده بود، ما به این نقطه آورده شده بودیم تا فضای کافی برای فرود هلی کوپتری که جنازه احمد شاه مسعود را می آورد باشد. ما تا توانستیم از افغانهای آزاد و قدرتمند که مشکل از احزاب و شخصیتها مثل: رئیس جمهور رسانی، آقای سیاف، حاجی قدیر، آقای امان، بسم الله خان، آقای قانونی، فرمانده خوشحال قل، آقای سیاوون، آقای همد و غیره بودند عکس گرفتیم. ما تلاش نمودیم تصویری از احمد پسر ۱۳ ساله مسعود بگیریم که اندکی دیر آمد. وی به بدن جنازه پدرش آمده بود، با قدمهای جلدی حرکت می کرد و خیلی زود توسط رسانه ها احاطه گردید. رفتارها و برخوردهایش همگی شبیه پدرش بود. کلماتش کاملاً تاثیر گذار بود و در مورد پدرش جمله ای گفت: «تو پدرم بی عدالتی و نفرت انگیز است، جهان میداند که نبرد پدرم بخاطر عدالت و راضی درست بود، مرگ ناپهنگام پدرم انگیزه ما را برای نبرد مست نخواهد کرد بلکه ما با اشتیاق بیشتری جنگ را ادامه خواهیم داد، من آرام و قرار ندارم و تلاش می کنم که آرزوی پدرم را تحقق بخشم. آرامش، اعتماد بنفس و اطلاع کافی وی از وضعیت جاری انسان را به تفکر و ابیدارد و واقعاً جنگ آزادی چه تاثیری بر این نوجوان داشته است. زنان و بچه ها در این جنگ طولانی زیسته اند. برایم مشکل است وضعیت این مردم را شرح دهم و یا بخواهم مقایسه کنم. نتوانتم از این هستیم. در هنگام فرود آمدن هلیکوپتر گرد و غبار همه جا را فرا گرفته بود، لحظه بعد قشون کش کرد، احساسات مردم از کنترل خارج گردید، آنجا هزاران مرد در محوطه حضور داشتند (طبق امار رسمی سولان بالغ بر ۲۵۰۰۰ هزار نفر) بودند. همگی برای یک مرد گریه می کردند و مثل رعد به سمت تابوت هجوم می بردند و داکتر عبدالله وزیر خارجه دولت که دوست با سابقه ۱۷ ساله مسعود بشمار می رفت، اشک از گونه هایش جاری گشته بود، او یا هلی کوپتر آمده بود. سعی می کرد مردم را دور کند تا دروازه هلیکوپتر باز گردد. فریاد و هیاهوی جمعیت با آه های قرآن گره خورده بود. فشار جمعیت و هجوم آوردن آنها باعث گردید که نیروهای امنیتی دخالت کنند تا مردم از کنار هلی کوپتر دور شوند. بعد در گشوده شدن تابوت در میان مردمان عاشق فرود آمد که با پرچم سبز، سیاه و سفید پوشانده شده بود. هم چنین آیه هایی از قرآن بر آن دیده می شد. همانطور که تابوت به سمت پهن ترین ناحیه دریا حمل می شد، مردم آن را گل باران می کردند. هزاران دست سعی می کرد تا برای یک بار هم که شده تابوت را لمس کنند، انگار با یک لمس کردن مسعود را بر می گردانند. پوش قانونی که بلندگو به دست داخل جیب بود سعی در کنترل کردن احساسات مردم داشت. مردم بی اعتنا به حرفهای او تابوت را گذاشتند. بعد برای نماز و مراسم تدفین آماده شدند. با جمعیت عظیمی روبرو بودم عکس می گرفتم و بعد نماز خواندم پشت سر مردان.

دوباره مردم شروع به حمل کردن تابوت به سمت خیابان نمودند تا به سر چاه محل مورد نظر حمل کنند. هزاران پا مثل میلی می خروشد. سر چاه یک نقطه کوهستانی پراارتفاع است که مسعود پست فرماندهی اش را در آنجا دایر کرده بود. سرچاه نسبت به روستاهای اطراف خودش مثل تونلخه و خانیز چندین هزار پا ارتفاع دارد.

و هم چنین روستاهای بازارک، شیخان، رحمان خیل، ملاخیل و لغانه همگی رو به بالا هستند.



زیبا یا چشم اندازهای سرسبز فراوان که از کوهستان سر بر آورده اند و به دنباله آنها دریای پنجشیر و روزه سرجاه به سمت جنوب شرقی و قله های با شکوه هندوکش همه اینها منطقه را به یک نقطه بی نظیر غیر قابل تسخیر تبدیل کرده است.

که اینک یکی از فرزندان خود را در آغوش می گیرد.

در طول راه از زنان دیگر جدا شدم و در بین راه خبرنگار بی بی سی را در حالی پیدا کردم که به درختی چسبیده بود و مردد بود که به راه خود ادامه داده جمعیت را همراهی کند یا برگردد. با هم دست داده قدم زده یک روستا را پشت سر گذاشتیم. سپس او مرا بخاطر دیدن زن از مناظر زیبا و عکس گرفتن رها کرد و من در بین هموطنان خود باقی ماندم هزاران مرد با سنین مختلف به هم دیگر تذکر می دادند: برای خواهر راه باز کنید، کمکش کنید که از جوی بگذرد، مواظب باشید، خانم نغززد لای صخره ها، کمک کنید از پل بگذرد! چقدر آنها مهربان بودند با پشت های خنیده از غم و گاهی هم اشکهای خود را پاک می کردند. هزاره، پشتون، ازبک، تاجیک، ترکمن، نورستانی و بلوچ و غیره دوشادوش هم حرکت می کردند.

آلروز همه افغانها متحد بودند و در غم از دست دادن پاره تن خود می گریستند و برادری را هوش تعهد می کردند.

روز سوم من و تیلاب به پیش همر احمد شاه مسعود رفتم. خانه ای در ناحیه کوهستانی که جاده از کنار تپه بلندی می گذزد هنگامی که شما وارد خانه مسعود می شوید، باید چندین پله سنگ فرش شده ای که هر کدام دارای تراشی زیبا است را پشت سر بگذارید. دیدن مناظر زیبای آنجا و درختان میوه و سب های خوش مزه طلافی که هنوز سبز آویزان بر شاخه

هایشان بود با گلهای رنگارنگ، همگی پنهان را بیاد من می آوردند، درست ۳۸ سال قبل را، پنجشیر که دارای شیب های فراوان است که هر شیب دارای باغ و گل های فراوان می باشد مثل: گل های اطلسی، صوفی و قرمز، گل های میانی بلند یا رنگهای ارغوانی ظریف، گل های جعفری بلند و کوتاه، گل های بنفشه ناآرام و درختچه های با شکوه و آیشارهای دلنواز و چشمه های زیبا که همگی صدای دلنواز پنجشیر را سر میدهند و غیره.

ما در حدود ساعت ۱۱/۱۵ دقیقه در حیاط مهمان برای خاتمه مسعود قدم گذاشتیم که با شنیدن انفجارها احساس کردم ما و خانه که در آن هستیم بلعیده شده ایم. هواپیماها بر فرازمان در حال پرواز بودند، هیاوی زنان بلند بود و به سمت زیر زمین ها می دویدند، احمد که داخل حیاط بود، مردم را ترقیب می کرد که به پناهگاه بروند یا وجود بمب باران کردن پیاپی طالبان به قصد خانه ها، هنوز خانه ما مورد اصابت بمب قرار نگرفته بود.

زنان بی پاک بودند و احمد سعی می کرد که هم آنها و هم ما به زیر زمین برویم. بعد از نیم ساعت صداها خاموش شد. بعد متوجه شدم که بمب ها یک کیلومتر دورتر در پارخ فرود آمده است. داخل خانه همر احمد شاه مسعود می توانست صورت خود را نشان دهد و همانطور چشمان اشکبارش را که گونه هایش جوی اشک گشته بود. صورتش را در جادر بزرگی پنهان کرده بود. در مورد تنهایی اش و سخت ترین شب زندگی خود می گفت، از زمانی که خبر ترور مسعود را شنیده تا هنوز بخاطر مسائل امنیتی کسی نتوانسته از او دیدن کند، وی همراه مادرش شب را سراسر به گریه و زاری پرداخته اند. مراقب بچه ها بوده اند. هم چنین گفت: بدن مسعود در تابوت چقدر زیبا بنظر می رسید.

روی قلبش شکافی به حد در اینج و اطراف آن روی سینه اش هزاران زخم قرمز کوچک و بزرگ دیده می شد و گردنش کاملاً سوراخ سوراخ شده بود. اما پوست ماهرنگش هنوز زیبا بنظر می رسید ولی سوراخی در حدود پنج الیج در پشتش بود.

صورتش خراش برداشته بود و موهایش کمی سوخته بود. هم چنین همر مسعود اضافه کرد: اکنون خیلی جذاب می کشد. از زمانی که با او ازدواج کرده مسخنی به اعتراض نشنیده است.

می توانسته بطور دلخواه هر لباسی با هر رنگی دوست داشته بپوشد. و هر کجا که دلش می خواسته برود.

از همر مسعود خواش کردم و او نیز قول داد که بتوانم عکس بگیرم و هم چنین اعلامیه ما را امضاء کند بعد او گفت: از همین حالا شروع کنم برای عکس گرفتن و غیره زیرا مردم زودتر از اینکه ناریک شود می روند از اینجا. در طول روز پنج دختر ۳ تا ده ساله اش شاهد گریه و زاری مادرشان بودند، هر لحظه کنار مادرشان می آمدند، مادرشان آنها را در آغوش می گرفت و دلجویی می کرد.

بعد به آنها می گفت: بیرون بروند و پیش مهمانها باشند.

او هم چنین اضافه کرد که شوهرش به جوانترین بچه هایش علاقه خاصی داشته او را بغل می کرده و می بوسیده و قبل از اینکه بخواباند برای او قصه می گفت. برای مسعود تحصیل کودکان و بچه ها خیلی اهمیت داشته و بسیار مهم بود. زمانی که وی مسجد خراب شده جنگلک را بازسازی می کرد او از شادی در پوست خود نمی گنجیده و همان طور هنگام فرستادن بچه ها به مدرسه.

احمدشاه مسعود همیشه از بچه ها می پرسید زمانی که بزرگ می شوند دوست دارند چه کاره شوند. روزی احمد گفت: می خواهد یک سرباز وطن مثل پدرش شود. پدرش گفت: سرباز نشو، زیرا مثل من خواهی شد، دور از خانه، یک دکتر شو



مسعود به کوهنوردی می‌روند که مسعود سیسی برای او چیده بود، دربالای کوه مسعود خیلی سریعتر از عبدالله راه می‌رفت و عبدالله عقب می‌ماند و سعی می‌کرد که خود را به مسعود برساند. خسته و تشنه. مسؤلان در اطاق نشیمنش عزاداری می‌کردند با دیواری برای تلویزیون و ویدئو.

کتابخانه مسعود روی اطاق نشیمن قرار داشت که تصاویری از تیراندازی، و هنرهای جنگی در کنار قفسه‌های پر از کتاب به چشم می‌خوردند.

تنها اطاقی بود که بجای فرش چوکی داشت برای نشستن. مسعود عاشق خواندن بود و نوشتن را دوست داشت.

قبل از ترورش او مدت زیادی را صرف خواندن شعر با مسعود خلیلی کرده بود. مسعود پیش از بیست سال می‌شود که خاطراتش را هر شب می‌نوشت. دو دیوار کتابخانه قفسه‌ها را در بر گرفته بودند و یک پنجره سه قسمته، چهارمین دیوار را، سراسر پنجره با چشم انداز دوه پنجشیر. روی میزش هنوز خودکار و کاغذ پادداشت قرارداشت.

در کنار میز قفسه کتابها بود که فقط فرهنگهای ریز و درشت چیده شده بود. من قبلاً چنین فرهنگهای بزرگ دری ندیده بودم در قفسه دیگری دیدم که کتابهای ترجمه شده ابن خلدون، چندین اثر از علی شریعتی، چندین اثر متون اسلامی، کتابهای شعر، کتابهای زیادی در مورد سیاست و روابط بین الملل و کتابهایی در مورد تاریخ کشورها خصوصاً همسایگان افغانستان و آثار فلسفی. تمجب کردم که کتابی در مورد جنگ و جنگسالاران ندارد یا کتابی یا نویسنده افغانستانی. و نیز تزیینات دیگری بر کتابخانه چه زیبا نقش بسته بود.

بجز قفسه فرهنگها بقیه قفسه‌ها پر از کتاب نبودند.

بنظر نمی‌رسید که مسعود وقت کافی برای خواندن همه کتابها داشته بوده و طوری که من بعداً فهمیدم قبل از اینکه ترور شود فقط بیست روز در آن خانه زندگی کرده بود.

همسر مسعود تاسف می‌خورد: اولین باری بود در زندگی خود دارای خانه شخصی شده بودند و تازه میدانستند که چگونه در خانه شخصی خود زندگی کنند.

مسعود خود شخصاً آن خانه را طراحی کرده بود و اولین آرزوی وی معمار شدن بود او رنگهای اطاقها را خودش انتخاب کرده بود و حتی فرش نازک و ارزان قیمتی را که در پنجشیر بسیار معمول است خود او گسترانیده بود.

او مجبور شده بود که تیغ موکت ببری را از یکی از فامیلیهای خود قرض بگیرد و هنگام برگرداندن آن او با غرور گفته بود که ممکن است در آینده صاحب یک دست فرش شود. روی میزش نشتم تا بهتر احساس کنم و متوجه شدم که آن میز مخصوص نوشتن بوده است.

پس رفته بر روی تخت خواب او که در مقابل پنجره‌ها قرار داشت نشتم. بعداً دریافتم که آنجا جایی است که دکتر عبدالله برای ملاقات می‌آمده و استراحت می‌کرده است.

به همه کتابها و عکسهای که راجع به قهرمانیهای مسعود گرفته و نوشته شده بود و راجع به مسعود به عنوان یک رهبر سیاسی و نابغه نظامی فکر می‌کردم بعنوان یک شوهر، پدر و دوست به تمام زوایای زندگی او که برای افغانستان و جهان خیلی مهم بود فکر می‌کردم، او اینک خانه خیالی خود را و نیز کتابخانه خیالی خود را ساخته بود.

برای چنین مبارزانی که زندگی شان را وقف راه آزادی افغانستان نموده و با زندگی خودشان تاریخ زمان ما را ساختند اگر کتابخانه ملی ای وجود داشته باشد تأثیر فوق العاده ای خواهد داشت.

وقت دیگری دخترش گفت می‌خواهم خلیان شوم

اما مسعود جواب داد: زمانی سقوط خواهم کرد و من دختری را از دست خواهم داد بجای خلیانی معلم شوم

همگی دلشان برای مسعود تنگ شده است. وقتی نهار از همسر مسعود پرسیدم شوهرت چه غذایی را بیشتر دوست داشت؟ جواب داد: غذاهای خمپیری را دوست نداشت و علاقه مند (شورپا) بود. اما هیچگاه از پاست غذا شکایت نکرد.

در برگشت در خواجه بهاءالدین برای ما سرفروشت ساز بود، در مهمانخانه اقامت کردیم، با یک تن از محافظین مسعود روبرو شدیم و صحبتی هم داشتیم که در مدت هشت سال همراه مسعود بوده است.

وی گفت: «مسعود میوه‌های تازه را زیاد دوست داشت» و چشمان پر غرورش اشک ریزان گشته بود از فکر امر صاحب.

و من نیز داستان دکتر عبدالله را بخاطر می‌آوردم، چه روزهایی، چه لحظاتی. روزی دکتر عبدالله واحمد شاه

**داخل خانه، همسر احمد شاه مسعود نمی‌توانست صورت خود را نشان دهد و همانطور چشمان اشکبارش را که گونه‌هایش جوی اشک گشته بود. صورتش را در جادر بزرگی پنهان کرده بود. در مورد تنهایی اش و سخت ترین شب زندگی خود می‌گفت، از زمانی که خبر ترور مسعود را شنیده تا هنوز بخاطر مسائل امنیتی کسی نتوانسته از او دیدن کند، وی همراه مادرش شب را سراسر به گریه و زاری پرداخته‌اند. مراقب بچه‌ها بوده‌اند. هم چنین گفت: بدن مسعود در تابوت چقدر زیبا بنظر می‌رسید.**



وقت دیگری دخترش گفت می  
خواهم غلبان شوم

اما مسعود جواب داد: «زمانی سقوط  
خواهم کرد و من دختری را از دست  
خواهم داد پجای غلبانی معلم شوم»

همگی دلشان برای مسعود تنگ شده  
است. وقتی نهار از همسر مسعود پرسیدم  
شوهرت چه غذائی را بیشتر دوست داشت؟  
جواب داد: غذاهای خمیری را  
دوست نداشت و علاقه مند (شورپا) بود.  
اما هیچگاه از بابت غذا شکایت نکرد.

در برگشت در خواجیه بهاءالدین  
برای ما سرنوشت ساز بود. در مهمانخانه  
اقامت کردیم. با یک تن از محافظین مسعود  
روبرو شدیم و صحبتی هم داشتیم که در  
مدت هشت سال همراه مسعود بوده است.  
وی گفت: «مسعود میوه های تازه را  
زیاد دوست داشت» و چشمان پر غرورش  
اشک ویزان گشته بود از فکر امر صاحب.  
و من نیز داستان دکتر عبدالله را  
بمساطر می آوردم. چه روزهایی، چه  
لحظاتی. روزی دکتر عبدالله واحمد شاه

مسعود به کوهنوردی می روند که مسعود سببی برای او چیده بود. دریای کوه مسعود خیلی سریعتر از  
عبدالله راه می رفت و عبدالله عقب می ماند و سعی می کرد که خود را به مسعود برساند. خسته و نشسته.  
مسؤلان در اطاق نشیمنش هزارباری می کردند. با دیواری برای تلویزیون و ویدئو.

کتابخانه مسعود روی اطاق نشیمن قرار داشت که تصاویری از تیراندازی، و هنرهای جنگی در  
کنار قفسه های پر از کتاب به چشم می خوردند.

تنها اطاقی بود که بجای فرش چوکی داشت برای نشستن. مسعود عاشق خواندن بود و نوشتن را  
دوست داشت.

قبل از ترورش او مدت زیادی را صرف خواندن شعر یا مسعود خلیلی کرده بود. مسعود بیش از  
بیست سال می شود که خاطراتش را هر شب می نوشت. دو دیوار کتابخانه قفسه ها را در بر گرفته  
بودند و یک پنجره سه قسمته. چهارمین دیوار را، سراسر پنجره با چشم انداز دره پنجشیر. روی میزش  
هنوز خودکار و کاغذ یادداشت قرار داشت.

در کنار میز قفسه کتابها بود که فقط فرهنگهای ریز و درشت چیده شده بود. من قبلاً چنین  
فرهنگهای بزرگ دری ندیده بودم در قفسه دیگری دیدم که کتابهای ترجمه شده این خلدون، چندین  
اثر از علی شریعتی، چندین اثر متون اسلامی، کتابهای شعر، کتابهای زیادی در مورد سیاست و روابط  
بین الملل و کتابهایی در مورد تاریخ کشورها خصوصاً همسایگان افغانستان و آثار فلسفی. تعجب کردم  
که کتابی در مورد جنگ و جنگسالاران ندارد یا کتابی با نویسنده افغانستانی. و نیز تزیینات دیگری بر  
کتابخانه چه زیبا نقش بسته بود.

بجز قفسه فرهنگها بقیه قفسه ها پر از کتاب نبودند.

بنظر نمی رسید که مسعود وقت کافی برای خواندن همه کتابها داشته بوده و طوری که من بعداً  
تفہیم قبل از اینکه ترور شود فقط بیست روز در آن خانه زندگی کرده بود.

همسر مسعود تاسف می خورد: «اولین باری بود در زندگی خود دارای خانه شخصی شده بودید  
و تازه میدانستند که چگونه در خانه شخص خود زندگی کنند»

مسعود خود شخصاً آن خانه را طراحی کرده بود و اولین آرزوی وی  
معمار شدن بود. او رنگهای اطاقها را خودش انتخاب کرده بود و حتی فرش  
نازک و ارزان قیمتی را که در پنجشیر بسیار معمول است خود او گسترانیده  
بود.

او مجبور شده بود که تیغ موکت سری را از یکی از قامیلهای خود  
قرض بگیرد و هنگام برگرداندن آن او با طرور گفته بود که ممکن است در  
آینده صاحب یک دست فرش شود. روی میزش نشستم تا بهتر احساس کنم و  
متوجه شدم که آن میز مخصوص نوشتن بوده است.

پس رفته بر روی تخت خواب او که در مقابل پنجره ها قرار داشت  
نشتم. بعداً دریافتم که آنجا جایی است که دکتر عبدالله برای ملاقات می  
آمده و استراحت می کرده است.

به همه کتابها و عکسهای که راجع به قهرمانهای مسعود گرفته و  
نوشته شده بود و راجع به مسعود به عنوان یک رهبر سیاسی و نابغه نظامی  
فکر می کردم بعنوان یک شوهر، پدر و دوست به تمام زوایای زندگی او که  
برای افغانستان و جهان خیلی مهم بود فکر می کردم. او اینک خانه خیالی  
خود را و نیز کتابخانه خیالی خود را ساخته بود.

برای چنین مبارزانی که زندگی شان را وقف راه آزادی افغانستان نموده  
و با زندگی خودشان تاریخ زمان ما را ساختند اگر کتابخانه ملی ای وجود  
داشته باشد؛ تأثیر فوق العاده ای خواهد داشت.

**داخل خانه، همسر احمد شاه مسعود  
نمی توانست صورت خود را نشان دهد و  
همانطور چشمان اشکبارش را که گونه هایش  
جوی اشک گشته بود. صورتش را در جادر  
بزرگی پنهان کرده بود. در مورد تنهائی اش و  
سخت ترین شب زندگی خود می گفت، از  
زمانی که خبر ترور مسعود را شنیده تا هنوز  
بخاطر مسائل امنیتی کسی نتوانسته از او  
دیدن کند، وی همراه مادرش شب را سراسر  
به گریه و زاری پرداخته اند. مراقب بچه ها  
بوده اند. هم چنین گفت: بدن مسعود در  
تابوت چقدر زیبا بنظر می رسید.**





## حفظ و مصونیت حقوق زنان در اسلام:

زن که نصف پستی است در مورد شان از گوشه های مختلف دنیا صد ها بلکه بیشتر از آن قوانین وضعی موجود و در مورد شان تدوین یافته و تا زمانی که اسلام این دین برگزیده خداوند و شریعت غراء محمدی صلی الله علیه وسلم در روی زمین سایه نه افکنده بود این طایفه لطیف و عاجز عسلاً از تمام حقوق و مزایای انسانی می بهره بودن چنانچه قبلاً در قوانین رومن ها، هندوها و جزیره عرب که (سر چشمه اسلام) است زنها از تمام حقوق اسلامی محروم بودند و از مسئله وراثت اصلاً سهم نداشتند بلکه زن خود متاع میراثی بود که بعد از وفات پدر به پسر می رسید، ولی این اسلام بود که حقوق زنان را کاملاً مسلم و بیان داشت و پس از هر ملک و قانون موضوعی بشر ارزش و احترام را نسبت ایشان دستور داد، خانواده را اساس نظام جامعه وزن را پایه و اساس خانواده دانست و فضیلت و برتری را در تقوا و پندار نیک توأم با عمل درین مرد وزن حکم فرمود (۱) اسلام عسلاً لفظی میان زن و مرد را تشریح نمود و اعلام داشت که زن ها جزء اعظم اجتماعی انسانی است و نه تنها زن به صفت زن بلکه عسین زن، مادر، خواهر، خاله و عمه نیز است و وجود زن نصف مرد است بدون زن راحت و تسکین برای مرد نیست؛ برای شما از جنس تان همسر آفرید تا با نزدیکی هم، سکون حاصل دارید و میان تان لطف، محبت و مرحمت آفرید. (۲) پس با پیروی های مختلف آشکار نمود که زن و مرد دو رفیق مساوی هستند که محتاج همدیگر و

در رابطه حیثیت و نیازمندی ها باهم برابری زن ها لباس شما و شما لباس زنان تان اید (۳) آن حقوق که شما بر ایشان دارید ایشان را نیز بر شماست چه از انس و محبت همکاری و تعاون و ضروریات و خواسته ها همدردی و مهریانی (۴) تعدادی بر آن اند که چرا مرد، یا برادر دو چند خواهر میراث گیرند ؟ در جواب باید گفت که دین اسلام جایگیر مصالح افراد و اجتماع است، اما در مورد میراث حالات نیز وجود دارد که مرد وزن مساوی میراث میگیرند. هکذا در حالات زنان بیشتر از مردان (مزید معلومات به کتب فقهی به ثواب میراث مراجعه شود) و این مضاعف یا دو چند برای آنکه برادر از یک طرف متکفل نفقه عسین خواهر بوده لازم از ازدواج و عروسی خواهر و از طرف متکفل نفقه خانم و اولادها خود نیز است، باز خواهر را بعد از ازدواج، شوهرش متکفل نفقه اوست، لهذا اتصافاً و عقلاً مقتضی چنین امر بوده که خرج و مسوولیت نفقه مرد یا برادر بیشتر از خواهر باشد، از مقام بلند زن (مادر) است که آمده (جنت به زیر قدمشان است) (۵) و از حقوق معتبره شان که چند سوره و آیه مبارک در مورد شان منزل است چنانچه در این آیات شریفه (۶) خداوند زن و مرد را در کنار هم قرار داده و دارای حقوق و امتیازات مشترک باهمی فرمود: به تحقیق مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مومن و زنان مومنه و مردان... پندگی کننده و زنان پندگی کننده و مردان راستگوی و زنان راستگوی... (۷) همچنان توصیه های در مورد تعلیم

و تربیه، حق انتخاب ازدواج و صلاحیت ایجاب و قبول، منع ازدواج اجباری، اشتراک در جهاد، حج، حق رای و خرید و فروش، حق میراث... (۸) و حفظ شخصیت عزت و عفت آنانکه تهمت بد افتراء دروغسین بد نامی و لغاحت را نسبت به زنان پاک و عقیف با اخلاق، مسلمانان را و بدی کنند بایشان که خود از آن اتهام آگاه نه، و قصور ندارند لعنت است بر افتراء کننده و تهمت کننده گان) و در این جهان و آنجهان عسالی بزرگ متظفر شان. (۹)

همچنان حق انتخاب شوهر ایجاب و قبول از صلاحیت های شان و مهر پرداخته شده حق مسلم شان (۱۰). هکذا در مورد نامزدی در اسلام اجازه دیدن دختر یا عروس داده شده (۱۱) هنگامیکه میخواهید خواستگاری کنید یکی از شما زن را اگر میخواهید که ببیند آن زن را یا نظر کنید به سوی او آنچه با عث بر نکاح تان شود پس ببیند و نیست گناه بر شما که دعوت دعید به نامزدی خویش (۱۲) و در مورد اعلان نامزدی و عروسی، از ام المومنین حضرت عایشه صدیقہ (رض) روایت است در ترمذی و مشکات شریف که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم: آشکارا سازید عقد نکاح را و بگردانید آنرا به ساجد (مطلع سازید مردم محل را) و بنوازید دف ها یا دافره ها را (۱۳). حدیث دیگر نیز از صدیقہ هایشه (رض) از ابن حبان در صحیحین و مشکات



ضعیف پس اگر اطاعت کرد شوهر را، بهوشه نراشی نکند (۲۳)، و اگر بازم مصالح و آسایش صورت نه پذیرفت و این کارهای مقدماتی عیبه درست به بار نیاورد در آنصورت اجازه دهد به مدخله اجتماع و دیگران: و اگر از غایق و شقاق ترسیدید که بیشتر خواهد شد پس به فرد ثالثی از خانواده مرد و فردی ثالثی از خانواده زن اجازه حکمیت و صلاح آوری دهید (۲۴)، و اگر باز هم امکانات صلح کمتر بود و مرد در اعطای طلاق مصمم بود در صورت اسلام اجازه طلاق مشروط را داده، شرط اول اینکه سه طلاق را شرط باید در مدت سه ماه و در هر ماه یک طلاق داد که این مدت را عدت گویند و این تعیین مدت و فاصله زمانی از آن جهت است که شاید در این مدت بعد از غور و فکر تصمیم خود متصرف شوند و باز گردند: پس پسوند نویسد که مطلقاً بمعیار خود، نگاه دارید ایشانرا بوجه پستندیده و جدا شوید از ایشان بوجه پستندیده (۲۵) و ایشان را متضرر نسازید و ظلم نه نماید و پس از طلاق و پوره شدن عدت از ازدواج شان ممانعت نکند و بگذارد با هر که میخواهد عروسی کند و اگر زن حامله است تا وضع حمل، مسکن و لباس و خرج آن بر مرد واجب است، مگر آن مرد نمی تواند بعد از اجراء طلاق دوباره مراجعه نماید تا اینکه زن در نکاح دیگر نیاید و این قیودات از برای آن است که شیرازه خانواده نباشد و همه از برای رعایت حقوق زنان وضع ایشان است.

آیا در اسلام به زن حق کار است؟ قبل از بررسی موضوع، مطلب ذیل لازم بداند است که در این مقدس اسلام نهی و تدارک نفق زن و اولاد بر مرد قرض و وجبه است و مرد متکفل خانواده اسلامی است، و وظیفه زن این فرشته و ملکه خانه نخست از همه تریه و پرورش اطفال... رسیدگی به امور منزل، سکون راحت و رفیق مرد بوده و سی باشد نه بدن معنی که زن گرفتار را جلب خریدن و با برده و نوکر استخدام کردن تصور کرد بلکه زن آن شخصیت والا ای که خداوند همادوش مرد بدان خطاب و حکم فرموده چنانچه عرض شد و اما منظور از دستورات و

وضع قوانین محدودی و قید ساختن رویشات اختیاری و نه و مرز تعیین کننده آزادی ما مسلمین (زنان) را نه محکوم و در قید و اسارت اشدن است، بلکه در حقیقت هدف و غایه از این قیودات، تربیه و پرورش سالم و تأمین عفت، تهذیب و اخلاق، و دفع فتنه ها و جلوگیری از زمینه سازی موارد سوء و فتنه بار بوده و است، یعنی حکم این دستورات و قرائین بدان نیست که ما بی حیایی را به (زن) خواهیم و مادران مسلمان و پاک ما نسبت دهیم و یا هم جمودی و رکودی را از حیا و اسلوب آیت های شریف استنباط نماییم بلکه دین مبارک اسلام برای (زن) خواهران و مادران مسلمان ما طبق استنداد (۲۶) (زن) موجود عاطفی است که کاملاً ظریف، نازک، پریان و خوش باور تر از مرد، با روحی حساس و کاملاً رحم دل که زود تحت تاثیر قرار میگردد و خوش باور تر از مرد، و اکثراً احساساتش نظیر به مهرانی و رحم دلش سر تعقلاتش غلبه دارد از این رو قریب موضوعات ظاهری را زود میجوید و زود موافقتش بر اثر تحریکات پراتیگشته میگردد. زن دارای قوت جسمانی کمتر نسبت به مرد ها بوده و اصلاً بتأثیر طبیعت لطیفش برای کارهای ساقه و ثقیل جسمی، ذهنی و صحنه های درد آور محیطی ناهنجار آفریده نشده و چون وظیفه اش نهایت پالایش، مهم، خطیر و گران است (اولاد داری تربیه تعلیم و پرورش آن) فلذا خود نیازمند تربیه، آموزش و آرامش خاطر تا دقیق مسئولیتش را ادا نماید و از اینجاست که فریضه اش در کسب علوم نامر (چون نه تنها گنوا را بلکه جهان را می شوراند) فلذا از برای همین وظیفه سنگین نظر به قدرتش اسلام حق فوق العاده ای برایش نایل است که مثل فرمان روا باید همه چیز برایش فراهم و آماده باشد چه در حقیقت این امر از احسنترین موارد حبسوفی را احتیاء بیدارهای شان حقوق مساوی و متعادل، حکم نموده که برای سعادت جامعه و نظم آن، ارزش های فوق العاده را دارا و محتویست. چنانچه سهم فعال و اشتراک خواهران و مادران ما، در نماز - حج - زکات - جهاد و عزوالت

مقدمه چه از صدر اسلام الی مقطع های تاریخی و زمان کنونی که این دلیل روشن در زمینه و مصداق مقصود بیان ما بوده و است. چنانچه در مورد در تاریخ کشور ما میتوان از ملای ها و... سهم فعال خواهران و مادران ما به انواع و... همه های اخیر چه از قیام سه حوت و... و تهیه و تدارک وسایل و وسایط در پیروزی جهاد مقدس را که از هیچگونه ایتار و جان فدایی دریغ نورزیدند، شاطر نشان نموده، پس آیا می توان این همه دست آوردها را نایده گرفت؟ و آیا میتوان خط های زرین تاریخ اسلام را محو و فراموش نمود؟ و یا میتوان از عینیت ها و واقعیات انکار ورزید؟ که نه.

از موقف برجسته و مهم قد و پالایش خواهران و مادران ماست که در مکتب اسلام (حزب الله) اساس بنیاد و اهداف، این نظام را بر خانواده مسلمنه استوار و بنیاد داده اند، پس این خانواده اسلامی است که مرکز فضیلت و دستگیری ها بوده و از همین مرکز شعله های تابناک به اوج رسند که اعم اوصاف محیط اجتماعی را تحت شعاع خویش قرار دهد و از همین مناسبت است که دین و اخلاق جزء لاینفک بلکه دین روح اخلاق و اخلاق کالبد دین است.

دستای و قرائین محدودی با بر حسن محفوظات و مقصد حکم شده تا دشتی های هوا و هوس و خلاف اخلاقی ها، بی حیایی ها و هرزه گی ها را ناپود و از بین ببرد. یعنی با تطبیق این قرائین و احکام جامعه مسلمنه را از ویران های مزمین و هلاکت بار رقایه و علاج نمود و مجمع اسلامی را به دستگیری و صلاح دین رسانید. ما جهت اثبات مقصود خویش برهاناً و تحقیراً به آیه های مبارکه و عطف می داریم تا استنباط خویش را تحقیقاً بدانیم که اصل عیبه، اساس و خطر از این اسلوب فقط بازسازی جامعه انسانی، اسلامی و واقعی بوده و قطع طوار ناسالم و جلوگیری از رخنه های معشوش کتنده نظام اخلاقی تا آن حلاه و عوارض بر طرف و پر گردد و بالمقابل ایجاد توسعه و گسترش یک نظام حقیقی اسلامی را با ضمایم متمم و مکمل اخلاق



واقعی انسانی نه حیوانی، و جامعه یا اساس های مضبوط محکم و استوار (انسانی و اسلامی) را پیش کش و قایم نمود و سازند. اما نباید فراموش کرد که مراد تطبیق و وفق این احکام را منحصر به زنها دانست، قس الحقیقت از نگاه اصدار حکم این آیات تربیتی بر زن و مرد یکسان و عام است نه آنکه تعدادی از مردان نابخرد و ناآگاه زن را به زعم شان اسیر قفسی بپندارند و او را منبع فساد انگازند در حالیکه میدانیم که خوب و بد در هر دو جنس انسانی موجود بوده و است. حتا تعدادی از مردان بد فعل نیز وجود دارد که بد اخلاق تر و بی حیا تر اند نسبت به زنان بد فعل، باز زن و مردی که مثل حیوانات و حتا پست تر و بد تر از حیوان حیات پسر برند و خواهان فعلی بد باشند کیست که بخواهد آنها را بگیرد؟! و آنکه بخواهد فعل بد انجام دهد بهر نحوه که باشد فعل بد را انجام می دهد و جلو آن تعداد افراد را جز از خدا دیگری نتواند بگیرد، اما درد و اندوه در این است که تعداد از مردان زنان را در حبس و زندان می شمارند و بر ایشان بدگمان اند و بی برعکس خود تحت پرده های به نام های مختلف...؟! و زمینه فعل شنیع و کریمه را دامن زده و زمینه ها پیشمار برای ارتکاب مفاسد آماده دارند و باز در محضر عامه کتله های با شرافت، با حیثیت و وقار همین ها اند، عجب است از این اسلام نما ها؟! در حالیکه حکم قیودی بر هر دو جنس یکسان و صفات مؤمن یکشود (۲۷) به تحقیق مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمنه... حفاظت کننده شرمگاه ها یا نگاه دارندگان مواضع شهوتی خویش اند. و (۲۸) هر آنینه به مقصود، رستگاری و فلاح رسید از مؤمنان آنانیکه شرمگاه ها یا اعضا شهوتی خود را نگهدارند مگر برای ازواج خود. دقت نمودیم که حفاظت از شرمگاه ها برای هر دو یکسان است، نه آنکه مردان به انواع خود را فریب دهند، همچنان برای جلوگیری از این موارد سوء، خداوند در سوره (۲۹) النور حکم فرموده تا در اجتماع اسلامی طریق تجرد زنان و مردان را تاخوش

قرار داد نمود و دستور است که اشخاص مجرد در عقد نکاح درآورده شود حتا کنیزان و غلامان هم بدون ازدواج گذاشته نشود. اسلام تمامی واکنش و عملکردهای مؤمنان را تحت کنترل و انضباط درآورده چه از راه رفتن، حرف زدن، تمایش آرایش و زینت ها تفاسخات... در مسوره مبارکه الاحزاب (۳۰) به (ازواج مطهرات دستور داده شد که در خانه های خود به مناسبت و وقار به نشینند و آرایش کرده بیرون نروند و اگر با نامحرمان اتفاق مصاحبت به افتد با صدای ملایم حرف و صحبت نکنند که کسی میداند انتظار بیجا (بی حیایی و قبحاست) داشته باشد. و در آیه مبارکه از سوره الاحزاب (۳۱) در میان مرد و زن نامحرم و خویشاوندان نامحرم فرقی کرده باید شود و دستور داده شد که فقط قوم و خویش محرم میتواند آزادانه به خانه ها رفت و آمد کنند) و اگر بنابر ضرورت بیرون روند (۳۲) به زنان مسلمان دستور (ستر عورت و حجاب) داده شد که اگر برای رفتن ضرورتی پیش آید یا چادر خوشتن را خوب پوشیده و روسری را پالین کشیده بیرون روند یعنی اگر در کوچه و بازار بنا بر ضرورت های تان بیرون میشوید حجاب نموده بیرون شوید این حجاب و ستر شما نزدیکتر است برای آنکه شناخته شوید بازتان کنیز و بی حیاها پس (تا) ایذاء داده نشود به شما، در تفسیر این آیه مبارکه حضرت شاه صاحب (۳۳) می نویسند (تا شناخته شوند که کنیزان نیستند بلکه خاتون های صاحب ناموس و دارای حسب و نسب نیک، کردار اند و مردان بدکردار نباید به ایشان گمان بد کنند) و نباید آزار شان دهند، چه چادر به روی آویزان کردن علامه نجابت است. و آیه مبارکه ۳۳ الاحزاب (۳۴) و قرار بگیرد در خانه های خود و نکید ظاهر (تجمل) آرایش و زینت خود چه عورت خود) مانند ظاهر کردن عادات جاهلیت پیشته و بر پا دارید نماز را و بدهید ذکات را و اطاعت کنید خدا و رسول او را (ص) جزء این نیست (در همین احکام حکم نشست شما در خانه بخاطر عدم تبارز جمال و زینت نان به نامحرمان) که

می خواهد خداوند تا دور کند از شما ناپاکی ها را و پاک کند شما را پاک کردنی. (۳۵) منظور اینکه اراده خداوند بر آنست تا این احکام تطبیق و عملی شود که شما خوب پاک گردید تا نسبت به دیگران ممتاز و فایق آمده و مشخصه های پاکان در شما هویدا و عیان باشد چه منظور اصلی تهنذیب نفس، تصفیه قلب و تزکیه باطن مراد است. (نه اسارت و قید). در (۳۶) آیه مبارکه واژه (قرن) بکار برده شده برخی از اهل لغت معتقد اند که از (قرار) مشتق است و بعضی دیگر آنرا از (وقار) مشتق دانسته اند، اگر مصدر آن قرار باشد در آنصورت معنی آن (همرا) یا آرامش منظور است) و در هر دو صورت منظور آیه مبارکه این خواهد بود که مرکز فعالیت های زن منزل میباشد و او باید با آرامش در محوطه منزل وظیفه انجام دهد (با آرامش خاطر) (یعنی در صورت ضرورت (شرکت در امور اجتماعی) را می تواند با حفظ حجاب اسلامی از منزل خارج شود).

مطلب بعدی تفسیر (۳۷) آیه مبارکه یکی تیرج و دیگری جاهلیه اولی است (چه منظور به حکم نشستن و قرار گرفتن در خانه همین است) تیرج در زبان عربی به آشکارا شدن و نمایان گشتن گفته شده و می توان سه معنی از آن برگرفت ۱- اینکه زیبایی صورت و بدن خود را به مردم به نمایاند. ۲- اینکه لباس و زیور خود را در برابر چشم دیگران آشکارا کند. ۳- اینکه در حال راه رفتن وضعیتی را اتخاذ کند که او را در نظر دیگران نمایان کند، اکابر مفسرین و اکابر لغت این لفظ را به همین معانی تفسیر کرده اند. حضرت مجاهد تناده و ابن ابی نجیع (رح) فرموده اند (منظور از تیرج راه رفتن با ناز و نخوت است) و مقائل (رح) گفته اند (نشان دادن زن گردن بند و گشواره خود را) و سبرد (رح) فرموده (زن آن زیبایی خود را که پوشاندن آن واجب است به نمایش بگذارد) و ابو عبیده (رح) چنین تفسیر نموده اند که (زن زیبایی بدن و لباس خود را که احساسات مردان را تحریک کند بنماید).





دیگر نگران نیستیم که با پرور عصبانیت، ناراحتی، افسردگی یا احساس پوچی و در ماندگی، خشکی که از سوی خانواده در یافت می کنیم را از دست بدهیم. و همچنین در خانواده نیاز کمتری به جبهه گیری داریم و لازم نمی دانیم تظاهر کنیم.

اکثر اوقات، افراد خانواده بر نقاط ضعف ما، دست می گذارند، ولی هیچ وقت افراد دیگر چنین نمی کنند.

این رفتارها به میزان آشنایی ها بر می گردد. افراد خانواده با ما کاملاً احساس راحتی می کنند و استعدادها و ضعف های ما را می شناسند. به جای در افتادن با این واقعیت می توانیم بیاموزیم که از بابت آن شکر گزار باشیم. زیرا برای ما احساس راحتی در بر دارد که می توانیم در عین حال که خود ما هستیم، دوست داشتنی هم باشیم. اگر در بر خورد با اعضای خانواده، همواره این تصور را داشته باشید که شاید این آخرین دیدار و آخرین روز ما باشد، همه برای شما افرادی مهم و ارزشمند می شوند و قلب شما به روی آن ها باز می شود. یقیناً این دید تأثیر بسزا در شکل دادن صبر و محبت بیشتر در شما خواهد داشت و پیش از همه به یاد شما می آورد که به خصوص در رابطه با افراد خانواده خود، مهربان و صبور باشید و از صمیم قلب زندگی کردن با آن ها را دوست بدارید.

استخراج نموده و به شما کمک می کند که جنبه های عاطفی خود را زنده نگهدارید و خوشحال باشید.

این باعث می شود که میزان احساس در ماندگی و پوچی شما تا حد قابل توجهی کاسته شود.

اگر دید جدید و احساس شفقت، جایگزین توقعات قضاوت های شما نسبت به دیگران گردد، بیشتر در قالب فردی صبور قرار می گیرید در واقع در فرآیند ارتقاء درک فرد دیگر شرکت می کنید و آسان تر می توانید با او بر خورد داشته باشید. در این صورت شما بهترین جنبه های او را درک می کنید، نه بدترین هارا.

اگر می خواهید زندگی خانوادگی آرام تری داشته باشید، مهم آن است که بپذیرید هر فرد دارای خصوصیات و علائق خاص خودش می باشد. ما بهترین و بدترین جنبه های اعضای خانواده خود را مشاهده می کنیم و آن ها نیز به سهم خویش بهترین و بدترین جنبه های ما را مشاهده می کنند. دلیل این نوع رفتار آن است که ما احساس راحتی بیشتری با آن ها می کنیم. در مقابل آن ها زیاد سنجیده رفتار نمی کنیم و حسن می کنیم که کمتر چیزی داریم که از دست بدهیم. به عبارت

## (با تو هستم)

### غزاله حسینی

با تو هستم، با تو ای آرامش، چرا سراغ من نمی آیی، این حق منست! که بعد از یک عمر احساس هراس ترا هم حس کنم، اری حق دارم! من هم دوست دارم کودک باشم، نه طعمه برای دشمن و زندانی در خاک وطن، آرزو دارم، ابر سیاهی را که مانع باریدن صلح و خوشبختی به سرزمین شده و یادستان کوچکم پس بزنم و این جا در این سرزمین که باغ هایش بیخ زده و غنچه هایش لخته است ترا حس کنم. من چیزی زیادی نخواستم، یا لش ابریشمی برای آسایش نخواستم، دست مهربانی برای نوازش نخواستم، من فقط قطره ای آب از دریای آرامش دنیا برای سرزمین سوخته ام و قطره ای آرامش برای دل هراس زده ام خواستم. باشد، برو سراغ آن های که ترا از خود نمی دانند، من هم می مانم در میان آتش و در انتظار خاموشی، خاموشی صدای که هنگام خوردن تکه ای نان دلم را می خورد و در هنگام خواب رویای های شیرینی را که برای خودم و سرزمین ابریم ساختم را به هم می زند.



بیا و فریاد کن صلح

کودکان را یاد کن صلح

از این دریای خورشید

فانوس را آزاد کن صلح!

سرزمین من، تو مثل شبنمی بر لب غنچه های تشنه

و مثل مرهمی بر قلب های کودکان غم دیده

ای کاش حتی برای یک لحظه هم که شده می توانستم

باغچه هایت را بارانی و غنچه هایت شبنمی ببینم!

ای آرامش، تو چقدر مفروری

که از روح سرشار از نبات کودکان الغامی گریخته ای!

و آن ها را با کوله باری از هراس به امید انتظار غریخته ای!





دوچیز نهم را خدعه باز ساخته است  
یکی اینکه بهترین فرزند فرزانه کشور آن مردی را  
که حتی در رفتار، اخلاق اش و در سستی اش  
حساسه میافزید، از شریفین نامش افتخار نصیب هموطنان  
اش در خارج از کشور و حتی اتریش ارجی  
میگرفت، با صحبت صمیمانه اش قلب هارا به  
دل اش راه - یادش را گرمی - و روش و روشی  
جهان را برایم میدان دست داده ایم.  
دوم اینکه اکنون که مدت چند ماه از شهادت  
آن بزرگوار میگذرد چه کار از پیش برده ایم، چه خواننده  
ایم که روح اش شک یاد عکس - انما - دیده او دفتر و  
خانه کشیده ایم در مجالس غنط از او به عنوان یک قهرمان  
یاد کرده ایم.

آیا همین کافی است؟

خانواده اش خیر  
بود، آنقدر و هن اش  
کسی بود که شهر  
مزدور، آنرا طلسم یاد میگردید به یک چشم به همزدن آزاد نمود آن  
مرد کی بود که به اسرع وقت اتحاد و یکپارچگی را میان تمام احزاب  
عوام و گروه های سیاسی در یک جبهه واحد در برابر گروه سیاه  
طالبین و متجاوزین پاکستانی سازمان داد. آن مرد مسعود بزرگوار  
بود که پارلمان اتحادیه اروپا رسماً از وی دعوت بعمل آورد تا به  
پاریس سفر کند و بار دیگر جبهه متحد اسلامی و دولت اسلامی را  
مرد تأیید بزند مسوولین اتحادیه اروپا از نام مسعود ثقت میبردند و  
هر کدام به نوبه خود تلاش داشتند که افتخار آشنائی را با وی داشته  
باشند مزدیکه زندگی کردن در زیر سایه اسلام به ما آموخت مزدیکه  
غلامی و پرستی را تپیرت به هیچ جاو به هیچ کشوری وابسته  
نگزید، زندگی شیرین خود را در مبارزه علیه ظلم، علیه تجاوز وقف  
نمود و بخاطر شاد بودن من و تو، بخاطر آزادی کشور بخاطر خوب  
زندگی کردن بخاطر لیختن زندگن کودکان بخاطر آزادی وطن اش در  
مغاره های کوه در صخره های سخت در دشت های سوزان گاهی با  
پای برهنه و شکم گریست با قلب رونف و مهربان با حوصله مندی  
ببینش از پیش یا جبین گشاده، دور از خانواده و فرزندش با تعمق  
کردن هزاران پرتاب موشکهای اسکان، بمبارمان صد ها طیاره های  
جنگی قتل، سرخ در زیر باران مرئی توپ، و تانک لحظاتی زندگی  
اش را گذراند... بقیه در صفحه ( ۱۷۱ )

بود دارم که در کابل، برسم و اولین بار بیاتنه تلویزیون استاد  
بهران التین ربائی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را گوش میدادم  
ایشان که در جمع کارمندان و کارکنان رادیو توویزیون افغانستان  
سخن میگفتند فرمودند: «روزهای اخیر برادران پاکستانی از عدم ادامه  
جهد بری ما سخن میزدند اما این کی بود که به اصطلاح رهبران  
کمونیستی رژیم کابل در شکست ناپذیر، کمونیسم را در هم شکست و  
پرچم دولت اسلامی افغانستان را در قلب کابل در اهتزاز در آورد و  
خودش پای منابر نشسته از رهبران جهادی تقاضا میکند تا قدرت  
را بدست گیرند و مسعود خودش سنکر را رها نکرده و مدافع این  
انقلاب است، هنوز آن خستگی چهارده سال جنگ با ارتش سرخ و  
رژیم مزدورش را رفع نکرده بود که جنگ قدرت طلبی به کمک  
انباریکن پاکستان، تانکهای کابل را فراگرفت، در پی بزرگ واریه اولین  
جنگها را به نظاره گرفت و در خنثی نمودن آن تلاش های زیادی نمود  
پاکستانی ها وقتی متوجه میشود که تخم کاشته شان حاصل ندارد  
در صدد تخم گذاری جدید شدند وقتی چوپه ها از تخم ها برآمد  
پاکستان اسمش را طالب گذاشت و جهت آزمایش به پاداران بلند ترش  
فرستاد، دستاثر گرفته شد و جهت تحریک به افغانستان جنگ زده،  
فرستاده شد، تعداد کثیری از شخصیت های سیاسی و نظامی در  
جمع گریه ناپاکار طالبان پیوستند فقط او میدانست که کشورش در  
معرض تجاوز قرار گرفته، سینه آهنین خود را سپر مردم و وطن  
نمود، معنویت، شهادت، مناعت و دلاوری را یکبار دیگر به تجربه گرفت  
بارها به دشمن سیاه کار درس عبرت داد، زیر سلف وطن اش به  
مبارزه پرداخت و البته این هم از کنار مردم اش دور نبود، ماه ها از





همه جا، خاکستر و دود اخفشان و  
 باس! و من همچو بسملی پریشان سعی در  
 یافتن اصالت خویشم می روم، میدوم و  
 ویرانه به ویرانه، کوچه به کوچه، شهر به  
 شهر، چادر دل تنگی هایم را به سر میکشم و  
 پای به کوچه هائی می نهم که سالیانی است  
 گاهگاهی با ترس و اضطراب آن را پیموده  
 ام.

چه عبور تلخ و گزنده ای، رویت  
 طفلکی مرده، زنی سر خورده و لت خورده،  
 در خم کوچه ای دیگر مردی در خون نپیده،  
 خدای من! سنگفرش خیابان ها چه بوی  
 باروت و اجبار میدهند چه تنفس سنگینی و  
 چه هوایی غمگین!

من هنوز با نام بی نشانی یاد میشوم،  
 هنوز یاد واره ام در پستوی خانه ها تقدیس  
 میشود، هنوز تقدیس مرا در اسارت می

جویند! از ابتدائی تاریخ تا کنون در اسارت روح، تن،  
 کلام و گاهی در اسارت اندیشه!

از همان ابتدا، هیبت اجباری ام گاه پستم زیر خروار ها خاک  
 بوده است. اصلاً تاریخ چادر های سپید و سیاه زیادی بر سرم نموده  
 است.

سالهای سیاه تنهائیم را چگونه به یاد گار بنشینم؟ چه گونه  
 بگویم و چگونه بنویسم که دیر سالیست قلم را به بند کشیده اند و  
 قلم را به آتش - از هر نوعی!

چگونه به تصویر بکشم سالهای بودن و نبودنم را؟ چگونه ندیه کنم سالهای تنهائی ام را، سالهای افزون خستگی ام را! سالهای  
 که زن بودن جرم بودن است؛ و صلیب هائی است که در عصر جدید برایمان ساخته می شوند رنج تاریخ بر گرده شانه هایم سنگینی  
 میکند اما هنوز خم نشده ام! هنوز زیر این رنج طاقت فرسا صبورانه ایستاده ام! هنوز برده برده ها نشده ام. هنوز چشمانم طاقت دیدن  
 دارند و زیانم طاقت گفتن!

من آموخته ام که راز یاریکی گردن آن است که غنچه هائی عشق را از سر خود دوست تر بدارم زیرا اولین نماز خوانی هستم که  
 در همیشه تاریخ وضوی خون میگیرم!

کوچه ها کوچهای سرد و نمناک تنهائی است. پاهایم، پاهایم، در هروله جغرافیائی دوستی و مظلومیت تاول زده است. راستی  
 خاکستر سبز را فهمیدن هزینه ای عظیم می طلبد.

باید بار ها به پای درد گریسته باشی. باید در یک کلام زنده واقعی باشی تا بفهمی سر سبزی خاکستر هارا.

خرداد، ۱۳۷۹



تهیه: شمیم رحمانی

## از دفتر عقاید دختران

دختر افغان:

عقیده دارد  
سجایای  
حسنه  
دختران عفت  
وپاکدامنیت  
و زندگی  
مربوط به  
وقایع دلی و  
یک رنگیست



دختر انگلیسی:

عقیده دارد  
که زندگی  
یک صحنه  
تئاتر  
شباهت  
دارد، هیچ  
چیز زندگی  
قیافه واقعی  
خود را  
حفظ کرده



نمی‌تواند.

دختر آلمانی:



دختر روسی:

معتقد  
است که  
انسان  
واقعی  
کسی است  
که به  
همه‌چیز  
کمی کند



دختر آمریکایی:

عقیده دارد  
عشق یک فاجعه  
است که در  
چهره‌ی رخ  
می‌دهد.



دختر فرانسوی:

معتقد است دو  
چهره انسان را  
خوشبخت  
میسازد، آرزو  
نگردن و توقع  
نداشتن از  
دیگران.



خود را می‌شود، اما بعد ها تفوق زن به مرد متدرجاً  
استوار می‌گردد.

زن جاپانی خود را از پس‌پوش سه تنوع  
فرمانبرداری، فرمانبرداری از پدر، فرمانبرداری از  
شوهر و فرمانبرداری از پسر ناگزیر میدانند، بعد  
از این دوره است که خیانت به شوهر با کینسر  
مرگ مقابله می‌شود.

از همین جهت که زن جاپانی به فعالیت و یا  
وفا ترین زن عالم مبدل می‌گردد.

اولین طیاره ربایی:

اولین طیاره ربایی تاریخی در سال ۱۹۲۸ در ۱۶  
ژوئن به وقوع پیوست. درین حادثه چهار نفر از  
لزدان مشهور چینی طیاره ای را که از موناکو  
به مقصد هنگ‌کنگ پرواز کرده بود ربودند و  
تقاضای (۵۰۰۰۰۰) دلار را نمودند اما طیاره به اثر  
مقاومت خفای و تیر افغانی دزدان سقوط کرد.  
که در نتیجه، همه مسافران جانهایشان را از  
دست دادند.



عقیده دارد که مرگ نتیجه منطقی زندگیست.

فرزندان

بیوه زنی تلاش می‌ورزند تا برای فرزندان  
خود هم مادر باشد و هم پدر، اما مطمئن  
نیست که آیا در کار خود موفق است یا خیر.  
تا این که روزی پسر کوچکش کارت تبریکی  
بی با متن آتی برایش تقدیم کرد:  
پدر عزیز! روز هشتم مارچ را برایتان تبریک  
می‌گویم.

در جاپان توقع سه فرمانبرداری از زن:

زنان جاپانی طی دوره های مختلف تاریخ با  
سرنوشت های مختلفی دست و گریبان بوده، در  
میان فرمانروایان قدیم جاپان مردان با شش زن  
دیده می‌شوند و کمی پساتر زن از آزادی بیشتر بر



ژمانوم  
جمله مجاهد  
دی. درادیو  
تلویزیون رسمی  
او حرفوی نطقه  
یم. ۵۹ کال را په  
دی خوا چه زه  
هغه وخت کېږي  
دېهم صنف په  
مکتب کېږي وم،  
رادیو تلویزیون  
سره البته چه  
هغه وخت کېږي  
آنا تیره ومه»



## د جملې «مجاهد» سره مرګ

اود سڅو غږ  
آزادشو. په دی خاطر  
چه ژمونږ په دفتر  
کښی پرسونل  
دینکینه نطقانو  
پیر، پیر کم دی یا کم  
وو، اکثره ژمونږ  
رسمی او حرفوی  
نطقانی دی څوکاله  
ناتار په بهیر کېږي  
دهواد نه بهر تللی  
دی، نو دکابل په  
بیسارتنه زه ومه،  
ماپه هغه شپه پښتو

خبرونه، درې خبرونه، تبصرې پیامونه، شعارونه په پښتو او  
درې ژبه په دواړو باندی وویلی او زه دخپلو مسئولینو دخوانه او  
دخپلو هواد والو دخوانه دومره استقبال شوی یم چه هیڅ حد او  
اندازه نلری، او کله چه زه اولین ځل دپاره دمایک شاته کښیناسم  
نو خدای شاهد دی چه هغه احساس تاسوته اوس نشم بیانولی، نو  
هر څومره غواړم چه په قلم یی ووايم، نشم ویلی، ځکه چه هغه احساس زما  
دزړه په مینځ کېږي دی او هغه هیڅ وخت دزړه نه مینځه نشم را  
ایستلی چه درته ووايم، په هغه احساس کېږي زما څو شیان  
نغښتی وو... چه د خوشحالی احساس وو چه ما او زما افغانی  
خویندو آزادی تر لاسه کړل، په هغه احساس کېږي زما دمسلك  
مینه او علاقه پرته وه، ځکه چه ما دخپل مسلك سره دیره مینه  
درلوده او دی زه دخپل مسلك نه لری کړی ومه، لکه یو ماشوم چه  
څوک دموږ دشورونه لری کړی، زه په دی شکل دخپل مسلك نه  
لری شوی ومه، او دریم کړه احساس چه په کېږي پرته وه، هغه دا  
وو چه که خدای ناخواسته دغه طالبان بیرته باز گشت وکړی چه  
تقریباً د نیم کیلو متری کېږي زه هغو سره فاصله لرو، زما سر  
نوشت به څه وی؟ حتماً مرګ. نه تنها زما بلکه زما داولاد، مګر خدای  
زما په لوری وو، خدای دافغانستان دمظلومو سڅو په لوری وو.

هغوی دکابل دښار نه بیخي فرار کی او لاپل او زما پیام زما د  
افغانی سڅو دپاره یو پیر سه زیږی وو، واقعاً هغوی پیر استقبال  
کړی یم تر دغه اوسه می په هر مسجد او هر ځای ماته ویل چه په  
دغه ورځ تا مونږ ته نوی روح راوباخته، ځکه چه مونږ فکر کاوه  
چه مونږ مړه یو، مګر استاد آواز په اورید و سره بیرته په مونږ،  
کښی یو روح وجلیده، مونږ هم انسانان یو، ژوندی انسانان یو،

۱۳۶۴ کال را په دی خوا درادیو تلویزیون اخبار لوړم البته ژباړم،  
ایته په دی مدت کېږي مختلفې سیاسي او اجتماعی پرمخه می  
لوستلی، اود داکتر نجیب دحکومت نه وروسته چه مجاهدين راغلل  
یوههفته موږ په کور کېږي وو، دهغه نه وروسته کله چه ولفی نه  
راغللویا نو موږه فعالیت جریان درلود، مګر با حجاب یا دحجاب  
سره پرتوګ موواغوستو ترهغه وخته پوری چه طالبان راتلل  
دطالبان دراته پوری ما فعالیت درلود په رادیو تلویزیون کېږي،  
کله چه طالبان راغلل نو دافغانستان دټولو سڅو دپاره بندیان اعلان  
شو، زه هم په همدی جمله کېږي په کور کېږي پاتی شوم، او کارونه  
.... پیدا کړی، او داولین ځل دپاره دسه شنبه ورځ ۲۲ دغرب کله چه  
متحدہ جبهه دکابل دښار ته راننوتی فقط درې ساعته وروسته یی  
زه به رادیو استیشن ته راځم او گرانو وطنوالوته دطالبانو دقرار  
زیری ورکوم، البته دا په داسی حال کېږي چه طالبان مکمل دکابل  
دښار وټی نه وو، داسی گنګوسی وی چه کولنه سنگی کېږي  
موقعیت لری، او یو ځینی همکارانو یادوستانو ویل چه هم دی  
کابل په ښار کېږي تیت و پری په ځینی کور وکښی پټ دی، ولی ما  
یا وجود ددغی گنګوسوسره، هم دغه جرئت وکړی دافغانی سڅو  
میندو افغانو په خاطر پاندی چه خپله غر جګ کومه، او پوروحیه  
دوی ته هم ورکومه، تاسی یقین وکړی! ما کله چه پیام ولوست  
البته هغه اولین پیام زما په ذهن کېږي څوچه ژوندی یم وی به،  
ځکه چه دی پیام په لوستوسره زه دیره زیاته تشویق او  
استقبال شولم، هغه پیام داسی وو: هم وطنان عزیز کابل! طالبان  
که از شهر کابل فرار نمودند آیا نمیدانستند که مردم بی دفاع کابل  
هم خدائی دارند و ناجی بی؟

دېهم دی پیام په لوستلو سره درادیو نشرات شروع شول،



تحصیل موزی دی. دکار زمینه به راته مساعده شی.

داچه اولینه ښځه ده چه خپله غر جگ کي نو انشالله چه ټولو سځو دپاره آزادی وی. بل داچه نه هغو شیونه چه راتیر شو تردا اوسه پوری داچه زمونږ په کابینه کښی دری سځی دی. ټولو افغانانو دڅوشحالی ځای دی چه ښځوته دومره موقع ورکول کیږی چه دوی په کابینه کښی برخه اخلی پاشځی ته دومره موقع ورکول کیږی چه دوی په لویه جرگه کښی برخه اخلی او دولت سرنوشت تعینوی واقعاً دافتخار ځای دی. زه بیاهم ددی اکتفانه کوم. زما دپاره داهم دستپاښی وړنه ده. زه هیله مندیم چه په کابینه کښی ۵۰ فیصده سځی موجودی وی ۵۰ فیصده سځی وزیرانی ولرو. او انشالله چه وپه یی لرو. هیله منه یم چه ملگری ملتونه او په سرکښی امریکا داواری افغانستان ځانته پری نه ږدی او انشالله چه پری یی نه اړدی. ستیزن دیو ملت مفتل په توگه دی په خواهم کله چه یوه نطاق چینه واغوستل نوبیا چه سبا بازار ته ووتلی اکثرأ ښځی به چپنی آغوستی وی. که یو نطاق فرضاً یوگلدار کرتی آغوستی وو. دی به چه سبا ووتلی ټولی ښځی گلداری کرتی آغوستی وی. داسی فکر کوم چه دری ادبیاتوکښی «لکو» ورته وایی که نه؟ دانکو په صفت همیشه نطاق قرار لری. نو واقعاً هر هغه تصمیم چه نیول کیږی. چه باید څه رقم یونیفورم یا لباس واغوستل شی زه فکر کوم په اول قدم باید چه په نطاق

تطبیق شی کله چه نطاق په ټلویریون کښی آغوندی او خلک یی کوری. طبعاً کوری چه دا نطاق دیوممکت دیپلومات دی که چیری دغه دیپلومات دغسی لباس آغوستی دغه په دفتر ونوکیښی. اومعلمینو په نکاتیو کښی او هم دپوهنتون په سطح هغه مراعت کوی. ولی زما په نظر بهترین لباس هماغه یوه چین، شوره چین، یو سپک توکړی. نه دروند توکړی. بلکه سپک توکړی اویو پرتوگ بهترین اونیفورم دی. همیشه مونږ اوتاسو کورو چه په محافلو کسی اکثرأ رسمی خلک توره دریشی آغوندی که نه؟ داتور. معمول دی په رسمیاتو کښی. نو زما په نظر تور رنگ بهترین رنگ دی.

جمیله مجاهد پس از یک قصه سر گذشت پیرامون چادری که در زمان طالبان به سر کرده بود این شعر سروده خود را به عنوان خاطره قرائت کرد: دلیویانو په بازار کښی لیونی ښکاریدم

چه کله خیر شوم لیونی ته لیونی سکاریدم

چه په خندا شول لیونیان. دی لیونی ته گوره

په غرونو سر شوم کلونه څپیری ښکاریدم

جمیله مجاهد در پاسخ سوالی گفت:

څوچه مسلح افراد کابل کښی وی دښځو چادری گانی دهغوی په سر کښی به وی. ځکه چه داستان زیانی په وقت کښی دمختلفی تنظیمو مسلح افراد کابل وو. امتیک نه وو. سځی هم آزادی تشوای گرځیدلی.

## «تقدیم به خواهر در سوگ نشسته ام»

حمید را بادغیسی

خواهر ستمزیده من والده احمد مسعود! آیا تو میدانی غم و اندوه و رنج ما و تو مشترک است. سیهالار جهاد تنها شهید نشیده است. ارواح شهدای ۲۴ حوت هرات و رزمدران دلیر بجشیر یا احمد شاه مسعود یکجا خفته اند. تو احساس تنهایی می کنی بخاطر یک قهرمان بزرگ و غم میخوری و اشک می ریزی و نه تنها ما برای تنهایی تو اشک می ریزیم. بلکه برای تنهایی احمد جان مسعود و خواهرانش و برای مادر مجاهد صوفی حاج الدین خان اشک می ریزیم. ناراحت هستیم و غصه می خوریم. تو بخاطر شهادت سالار شهدای افغان گریه نکن اگر می خواستی گریه کنی بهرات بیا تا هزاران خواهرت با تو اشک بریزند. توجّه کنند و شعر بخوانند تا تسلی خاطر شوند.

خواهرم! سوگند می دهم ترا بخدا غصه نخور و گریه نکن احمد شاه مسعود نمرده است او همیشه جاوید است. ما خواهران هراتی تو غم شریک تو هستیم باور کن دروغ نیست وقتی نام امیر صاحب شهید در خانه گرفته می شود بی خود همگی اشک می ریزیم.

کاشکی فزخی سیستانی یا شاعر در هرات خفته ما استاد سلیبی (روح) زنده می بود تا مرثیه جانگدازی در شان سرد جنگ، مرد قلم، مرده جفا، شریک در شهیدان می سرودند تا خاطر ازده ما تسلی می شد.



○ لطفاً از خودتان بگویید.

● شکیبا هاشمی هشتم ده ساله بودم که از کابل مهاجرت کردم. و ماستری اقتصاد بین المللی را در فرانسه گرفتم. همیشه دوست داشتم درس بخوانم و با هدف خدمت به سرزمینم بود که این آرزو در دل من جای داشت. من در خانواده ای رشد کردم که بسیار فعال بودند. در فرانسه برادرهای من، برای مردم جنگ زده افغانستان کمک های فراوان روان می کردند که این کمک ها برای مجاهدین هم ارسال می شد. در چنین خانواده ای که همه به فکر این بودند که چطور می شود به افغانستان خدمت کرد. طبقاً بر روحیه من هم تأثیر فراوانی داشت. در سال ۱۹۹۶ که طالبان وارد افغانستان شدند، من همراه دوستان افغانی و فرانسوی ام یک انجمن ساختیم به اسم (افغانستان آزاد) هدف از تأسیس این انجمن این بود که در مناطق آزاد، مناطقی که تحت نفوذ طالبان نبود، مکاتبی را تأسیس نمائیم.

○ با تأسیس انجمن مذکور، چه موفقیت های را حاصل نمودید؟

● هنگامی که ما شروع به فعالیت کردیم، مکاتبی را در شمال افغانستان جور نمودیم. دو سال بعد از آن همراه چند تن از خانم ها سفری به تاجیکستان داشتم که از آن جا به داخل افغانستان آمده و به پنجشیر رفتم. و برای اولین بار به ملاقات آمر صاحب مسعود رفتم. و برایشان تشریح کردم که هدف من کنار سیاسی نیست، بلکه

### مصاحبه با خانم شکیبا هاشمی

چه حکومت می‌خواست

و چه

حکومت بعد، پایت

پارسی تسلیم

و

ترپیه را در راس

همه امور قرار

دهتم

علاقتمندی نشان دادند و برایشان چالب بود. دختری که در اروپا کلان شده و نسبت به هموطنانش مسؤولیت احساس می کند ما در پنجشیر هم لبه جور کردیم و یک کلینیک حمایتی طفل و مادر هم تأسیس نمودیم.

من یک هفته در پنجشیر بودم. پس از پانزده سال بود که به کشورم بازگشته بودم. و آن زمانی بود که در شمال جنگ بود و مردم به سمت پنجشیر مهاجرت می کردند. من یک هفته را در بین کمپهای مهاجرین و با آنان سپری کردم.

○ از آن روزها، خاطره ای هم دارید؟

● تمام آن لحظات برایم خاطره بود ولی خاطره ای دارم که هیچ وقت فراموش نمی کنم و به شدت بر من تأثیر گذاشت. یک روز من خانمی را در کمپ های مهاجرین دیدم که همین خودم بودم، او به من گفت که با دوتا اولادش از شمال پشاده به پنجشیر آمده. و گرمی هوا باعث شده تا یکی از بچه هایش تلف شود.

از او پرسیدم که چه کمکی می توانم برایش

خدمت به مردم به خصوص برای خانم ها و دختران است که از همه امکانات تحصیلی و فرهنگی محروم اند. آمر صاحب بسیار





بکنم. او با وجود این که یکی از بچه هایش را از دست داده بودن پاسخ داد، ما فقط مکتب می خواهیم که بچه های ما در آن درس بخوانند.

او به جای این که از من و پیسه بشوهراند، مکتب خواست و این نشان می دهد که مردم چقدر به تحصیل علم و دانش اهمیت قایل میشوند و دوست دارند بچه هایشان را تحصیل کرده یار بیاورند.

بعد از آن به بخار رفتم و در منطق خواجه

و یک شعبه کارمان را در آن جا در گرچه مرغ ها باز کردیم. چند روز بعد هم به خیر طرح تدریس انگلیسی و کامیونتر را برای خانم ها اجرا می کنیم. زیرا تنها انجام کارهای دستی برای خانم به خصوص دختران، جوان، گالی نیست.

○ از فعالیت های دیگران برای ما بگویید. آیا طرح و برنامه جدیدی هم دارید؟

● ما یک پروژه در کابل داریم که برای کمک به خواجه های بی سرپرست است. زن های

○ چه پامی به چرمان دارید؟  
● در شرایط کنونی ضرورت اصلی این است که جوانان عزیز ما شروع به فعالیت کنند. آنها که سالها مهاجر بوده و دور از افغانستان به سر برده اند، و در شرایط مطلوب تری توانستند تحصیل کنند، باید در کنار جوانان عزیز داخل افغانستان فرار بکنند و این اتحاد و همسویی باعث خواهد شد تا در کارهایشان موفق تر شوند. یکی از آرزوهای بزرگ من نیز همین امر است. که بتوانم مصدر خدمتی برای جامعه ام باشم.

از طرفی دولت هم باید جوانان تحصیل کرده و نهیم را حمایت کند تا در ارائه خدمات به سایر اقشار جامعه، روجه خوش داشته باشند. من نیست یک تعداد از جوانان افغانی را که در فرانسه تحصیل کرده بودند و تخصص های متعددی داشتند، تهیه کردم و آن ها را به وزارت خانه ها معرفی کردم که شرایط بازگشت و اشتغال را برای جوانان متخصص و علاقمند به خدمت، در جامعه را مهیا

نمایند. و در آخر هم این نکته را لازم به یادآوری می دانم که چه حکومت مؤقت و چه حکومت بعد، باید بازسازی تعقیب و تربیه را در راس همه امور قرار دهند که پیش از هر چیز مردم به آن ضرورت دارند.

○ با تلگر از شما که در این گفتگو شرکت کردید، پراسان آروزی نویساب روزافزون داریم.

● من هم از شما بسیارمکروم.



بیوه ای که کار خیاطی و پاست را بلد داشته باشند، استخدام می شوند. و این تنها کمک می است که ما می توانیم به آنها بکنیم. اگر خودشان معاشی داشته باشند که بتواند خرج اولادهای شان را تأمین کنند به خودکفایی می رسند و این برایشان استقلال می دهد.

تصمیم دارم به هزار شریف بروم. قصد دارم آن جا دو مکتب ابتدایی را آباد کنم. شاگردان آن مکاتب فعلاً جای دیگری درس می خوانند. در سفر بعد که باز پیام در هرت مکتب ساز می کنم. این طرح و برنامه های ما است. گفتنی دیگری ندارم.

بهاء الدین یک مکتب جور کردم. و همچنین در چل ۱۱ راج و گاهوار که در ده یکبار می آمدم و کار مکتب را جور می کردم. یک لیسه هم بنام لیسه ملالی در اوتاب پنجشیر ساختم که برای هزار دختر گنجایش دارد و در آن جا انگلیسی و فرانسه هم تدریس می شود و نکر از کلاترین لیسه های پروان است. در گلپهار یک انجمن برای خانم ها داریم که خیاطی و دست دوزی می کنند و یک کوپراتیف زن است که معاش دارند ماهانه و ما کارهای دستی شان را می بریم فرانسه و می فروشیم. بعد از آن به کابل رفتم



# د شریفه زمرې وړدک سره هرکې

○ که لطف وکړې او ووايي چه

د طالبان په وخت کې څه محدودیتونه په شخړ او انجونو باندې تحمیل سوی وه او همدا راز اوس تا سوڅه امید و نه لری؟

● د تیره دوره نه خپه پره ترڅه خاطرې لرو، پیره توره خاطرې لرو، ځکه چې ښځې په پیریو سختو شرایطو کښې ژوند کاوه، او هېڅ رنگه امکانات د تعلیم او تربیې او کار په زمینو کښې نه وه، خود اوسنی شرایطو او دموقت د اداری له ایجاد څخه په دی هیله یوچی سخو دپاره زیات فعالیتونه پیداشی او شخړ وکولی شی په اجتماعی ساحو کښې خپل کارونه په ښه توگه باندې دوام ورکړی.

○ د تاسو پیام په دی مقطع کښې ټولو وطنوالو ته څه دی؟

● څنگه چې ټول وطنوال د جنگ څخه پیره ستړی شوی دی، په دی طمع یو، په دی هیله یو چې سلاح نور ټوله ټولی شی، جنگ ختم شی او په ټوله افغانستان کښې سوله تامین شی. وروسته له هغه نه زما خواست له ټولو وطنوالو دادی چه نور یې تفاوتی اختیارکړی او دخپل وطن لپاره زیاروباسی، خدمت وکړی، یا الخصوصی تعلیم او تربیې په ساحو باندې پیره فعال ووسی.



○ لطف وکړې خپل ځان دمېهن دمجلې لوستونکو ته معرفی

وکړې!

● نوم می شریفه زمرې وړدک دی و دېښتو څانگې نطق یم.

○ څه وخته کیږی چه تاسو په حیث دنطاق له رادیو ټلویزیون

سره همکاري لری؟

● ما د ۱۳۷۱ کال په دخوا رادیو سره همکاري درلود، او

د طالبان د سقوط نه وروسته کله چه موقت اداری تاسیس شو ما خپل

همکاري د ټلویزیون سره می هم پیل وکړ.

## زمستان، سبز

حمزه باغچیسې

به چی حق مرغان آزاد را در قفس زندانی کردید؟ به چه حق این نغمه گران آسمان را از پیشه بها و چشمه بها و سپیده دم و آبر و باد شور ساختید و سرمایه زنده گی را از زنده گان بقاراج بردید؟

ای بشر تاریک دوست! راستی گمان داری که خداوند برای آن بدین موجودات ظریف بال و پر داده است که تو پر و بالشان را بچینی؟ ولی تو با این سنگری خوشبختی خود را هم از دست دادی و اه پرده های مظلوم ترا در آتش جهالت سوختاند.

بلی! آزادی شش سال پیش از دیار آزادگان مصلوب شده بود و حالا بعد از انتظاری طولانی آزادی پرده گان بهار دوست در زمستان از راه رسید.

پرنده گان معصومیکه زمانی آزادی آنها سلب شده و در قفس ظلم و تعصب زندانی بودند حال رهبا شده اند و نسیم دلاویز آزادی را با دل و جان استنشام می کنند.

چه زیبا بهاری! آنهم در زمستان.



# نشریه زنان در کابل بازتاب درخشانی داشت

هفته نامه آینه، پرغم داشتن تیراژی محدود (حدود هزار نسخه) سرعت مورد توجه مخاطبان قرار می گیرد. در جامعه ای که طی پنج سال سلطه مطلق طالبان بر آن، انتشار مطبوعات بجز چند نشریه دولتی، ممنوع بود. خاتم شکریه پارکزی دلی، سر دیر آینه می گوید: «زنان افغان، نشریه ما را با اشتیاق، تهیه می کنند. ما انتقادات را نیز دریافت کرده ایم و آماده پذیرش انتقادات پیشتر نیز می باشیم. انتقاداتی که اشکالات کار ما را تشریح کرده، برای ما مفید هستند. یکی از این انتقادات این است که

این هفته نامه نیاز مبرمی به افزایش تیراژ و محدود به بخش خود دارد. خاتم پارکزی ادامه می دهد: «روزی یک بسته از مجله را برداشته، بسوی وزارت آموزش راه افتادم می خواستم که نشریه در سطح مدارس، توزیع شود، اما قبل از رسیدن به وزارت، مردم همه نسخه ها را با اشتیاق از ما

گرفتند. هفته نامه ایست که چهار صفحه و دو زبان چاپ میشود و تحریریه آن، شامل چهار خانم روزنامه نگار است. به خبرهای عند و مهم هفته می پردازد. صفحه دوم، موضوعاتی چون آموزش، بهداشت و اسلام را پوشش می دهد. در صفحه سوم، نکات مربوط به مسائل بهداشتی و نیز آنپزی مورد توجه قرار می گیرد. در صفحه چهارم، اخبار و مقالات پراکنده به چشم می خورد. خاتم پارکزی می گوید: «هدف اصلی ما، ارتقا سطح درک و نیز دانش زنان جامعه ما است. من می خواهم برای آنها و با آنها کار کنم و واقعیهایی موجود را منعکس و یادآوری کنم. هر چند برداشتن هر قدمی در حال حاضر، مشکل است. امکانات ما محدود بوده، کمرهای بسیار باید انجام شود»



ایست. سال گذشته و در افغانستان تحت سلطه طالبان، تصور انتشار نشریه ای که توسط زنان، تهیه و منتشر شود، غیر ممکن و محال بود. اما اینک سه شماره از مجله «آینه» که به موضوعات زنانه می پردازد منتشر شده و در بین زنان کابل، جایگاه قابل توجهی را یافته است. مجله ای که حربه حامیه دولت سرکشت افغانستان نیز قرار گرفته است. ناشران این

نشریه، با احتیاط و حتی دوراندیشی، تلاش می کند تا کارشان در چارچوب معیارهای اسلامی قرار بگیرد. آنها هم در جامعه ای که خطر و یاد حکومت خشن و سخت گیر طالبان، هنوز پا برجا و زنده است. در یکی از سرمقاله های این نشریه که بحث فلسفی دارد، مسی می خوانیم: «در گذشته و در هیچ کجا

زنان، مهم و ارزشمند شمرده نمی شدند. اما دین مقدس اسلام از بندو شکل گیری اش در چهارده قرن پیش، حقوق زنان را صراحتاً مورد توجه و احترام قرار داده و برای آنان حقوق و قوانین معادل و برابر با مردان در نظر گرفته است. در واقع از دید اسلام، زنان در بسیاری از قوانین مقرون و امور با مردان، برابر و حتی در مواقعی برتر و مهم تر از آنان ارزیابی شده اند».

اگر این جملات یک سال پیش منتشر می شد، مقامات طالبان به وحشت افتاده، بی درنگ در پی اجرای اقدامی فوری علیه آن پرس می آمدند. گر چه انتشار چنین نشریه ای، انقلابی در زمینه زنان محسوب نمی شود اما می توان آنرا آغاز رنسانسی در احقاق حقوق مدنی زنان دانست.